

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۶۴ مرداد ۱۴۰۵



یاد و خاطره تمامی
جان باختگان و جاویدنامان
کشتار زندانیان سیاسی در
تابستان ۱۳۶۷ گرامی و
جاودان باد.

نمایه

نگارنده	نهمشته	برگه
	ادامه کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در ۵۹ زندان ایران	۳
سید مصطفی تاجزاده - از زندان	به اعدام جوانان فوراً پایان دهید	۴
بیورونبوز فارسی	ائتلاف ۳۲ کشور علیه اعدام در ایران	۵
دکتر اسماعیل نوری علا	دستشان به بوییناکی گنداب است	۶
محمد نوری‌زاد	«خامنه‌ای پودر شد و ما ماندیم»	۷
تورج اتابکی	وقتی تحقیر جای نقد می‌نشیند	۸
نسیم روشنایی	فاجعه‌های محیط‌زیستی جنگ	۱۱
ناخدا محمد فارسی	پیمان دفاعی مکه، بین عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه؛ و واکنش جمهوری اسلامی ایران	۱۵
توماس ایزیدور نوئل سانکارا	مردی که چگوارای آفریقا لقب گرفت.	۱۸
حبیب الله مستوفی	سه روایت از عیش بر بادرفته مشروطه	۱۹
	جستجوی نان خشک در حوالی میرداماد	۲۲
اکبر صیادکوه و رقیه (پریچهر)	بن‌مایه‌های اجتماعی-سیاسی و نمادهای آن در هزاره دوم آهوی کوهی	۲۵
دکتر امیر هوشمند ممتاز	خاطرات دانشجویی قسمت ۱۰	۳۲

www.jebhemelli.org

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

www.jebhemelli.org

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

ادامه کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در ۵۹ زندان ایران



۱۳ مرداد ۱۴۰۵

سه‌شنبه‌های نه به اعدام ادامه دارد. کانون حقوق بشر ایران گزارش داده است که زندانیان عضو کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» روز سه‌شنبه ۱۳ مرداد، برای یکصد و سی‌ودومین هفته متوالی، در ۵۹ زندان ایران دست به اعتصاب غذا زدند.

بر اساس بیانیه منتشرشده از سوی اعضای این کارزار، زندانیان اعتصابی با ادامه صدور و اجرای احکام اعدام، از جمله اعدام معترضان، مخالفت کرده و خواستار گسترش حمایت‌های داخلی و بین‌المللی از جنبش لغو مجازات اعدام شده‌اند.

در این بیانیه گفته شده از ابتدای مرداد تاکنون دست‌کم ۳۵ نفر در ایران اعدام شده‌اند، و ۲۸ مورد از این اعدام‌ها از ششم مرداد به بعد صورت گرفته است. نویسندگان بیانیه همچنین گفته‌اند که در میان اعدام‌شدگان یک زن، یک فرد محکوم‌شده در سنین کودکی، و شماری از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه حضور داشته‌اند.

اعضای کارزار با اشاره به گزارش‌هایی درباره شکنجه، اعترافات اجباری و غیرعلنی بودن محاکمه‌ها، روند دادرسی در پرونده‌های منتهی به صدور حکم اعدام را زیر سؤال برده‌اند. آنها همچنین اجرای احکام اعدام در ملاعام را اقدامی برای ایجاد رعب و جلوگیری از شکل‌گیری اعتراضات دانسته‌اند.

در بخشی دیگر از بیانیه، به اعتصاب غذای حدود ۱۵۰۰ زندانی در واحد ۲ زندان قزلحصار اشاره شده است. بنا بر این گزارش، این زندانیان در اعتراض به اجرای احکام اعدام، بیش از دو

هفته اعتصاب غذا کرده‌اند.

کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» از سازمان‌های سیاسی، نهادهای حقوق بشری، تشکلهای صنفی و مدنی، و شخصیت‌های داخلی و بین‌المللی خواسته است مخالفت با اعدام را به همه محکومان، اعم از سیاسی و غیرسیاسی، گسترش دهند، و برای توقف اجرای احکام اعدام اقدامات عملی انجام دهند. زندانیان زندان‌های اوین، قزلحصار، تهران بزرگ، قرچک، شیبان اهواز، عادل‌آباد شیراز، زاهدان، ارومیه، تبریز،

سنندج، کرمانشاه، رشت، مشهد، و ده‌ها زندان دیگر در این اعتصاب هفتگی مشارکت داشته‌اند.

به اعدام جوانان فورا پایان دهید

قربانیان نیست. اما معتقدم عدالت ترمیمی باید هم از حقوق متهمان دفاع کند، هم حقوق تمام قربانیان و خانواده‌های آنها را به رسمیت بشناسد و هم در صدور حکم و یا اجرای آن مصالح ملی را در نظر بگیرد. اکنون می‌گویم که اعدام‌ها، صرف‌نظر از مغایرتشان با موازین حقوق بشر، دردی از ایران را دوا نمی‌کند و ترسی هم در دل‌ها نمی‌اندازد. حتی اگر بپذیریم که ممکن است هراس موقت ایجاد کند، اما تردید نیست که مشروعیت، رضایت و ثبات پایدار نمی‌سازد و چرخه تخاصم و انتقام را سرعت می‌بخشد و عمیق‌تر می‌کند. به باور من اعدام‌ها شکاف حکومت و ملت را عمیق‌تر می‌کند، امکان گفت‌وگو و تغییرات مسالمت‌آمیز را کاهش می‌دهد و خطر ورود مجدد جامعه به چرخه خشونت متقابل را جدا افزایش می‌دهد. به همین دلیل و به حکم وظیفه انسانی و ملی با دادن هشدار در مورد ادامه این روند فاجعه‌بار، که حاصلی جز تزیید خشم و خشونت در جامعه نخواهد داشت، از تمام دلسوزان این سرزمین اهورایی، با هر گرایش سیاسی و اعتقادی، می‌خواهم به هر نحو قانونی و مدنی که صلاح و موثر می‌بینند، مخالفت خود را با این مجازات بی‌بازگشت صریحا اعلام کنند و برای توقف اعدام‌ها چاره‌ای بیندیشند.

سید مصطفی تاجزاده

۱۲ مرداد ۱۴۰۵

زندان اوین

MostafaTajzadeh @

کشور با راهبرد «النصر بالعرب» یا «سیاست مشیت آهنین» را از سر به‌در کند؛ به وادی لجاجت و انتقام‌جویی نیفتد و به اعدام جوانان معترض پایان دهد.

فرستادن شتاب‌زده و سریع‌تر از روال معمول جوانان عمدتاً کم‌سن و سال به پای چوبه‌های دار، آن‌هم به حکم دادگاه‌هایی که روند رسیدگی حقوقی و قضایی در آنها با ایرادها و ابهام‌های جدی مواجه است و از شفافیت بی‌بهره‌اند، نسبتی با رحمت محمدی و عدالت علوی ندارد، شرط عقل و اخلاق نیز نیست؛ بازی با آتشی است که می‌تواند بار دیگر میهن را گرفتار شعله‌های خامان‌سوز کند.

حاکمیت نباید از یاد ببرد که مردم همچنان داغدار خون‌های به‌ناحق ریخته‌شده در دی‌ماه گذشته‌اند. پس باید التیام‌بخشیدن به زخم‌ها را سرلوحه سیاست داخلی خود قرار دهد، نه اینکه با اعدام‌ها به زخم ملی نمک بپاشد و اشتباهات پیشین را در این شرایط واقعاً حساس تکرار کند و ناگاهانه بذرفتنه و فاجعه بعدی را بکارد.

پیش از این گفته‌ام که چندوچون آنچه در ۱۸ و ۱۹ دی سال پیش گذشت، باید با تحقیقات همه‌جانبه یک کمیته مستقل و ملی حقیقت‌یاب روشن شود. تا آن زمان لازم است تک‌تک متهمان به وکیل مستقل، دادگاه علنی و حق دفاع واقعی دسترسی داشته باشند. صد البته خانواده‌های همه‌ی قربانیان، نه فقط وابستگان به حکومت و یا حامیان آن نیز از حق دادخواهی برخوردار گردند.

روشن است که مخالفت من با اعدام به معنای انکار جرم یا نادیده‌گرفتن رنج

ملت ما در یکی از سرنوشت‌سازترین لحظات تاریخی خود قرار گرفته است. این حقیقت دارد که ایران در مصاف با قدرت‌مندترین دولت دنیا، به‌رغم ضربات سهمگین و صدمات کمرشکن وارده، تاب‌آوری ستایش‌انگیزی از خود نشان داده و آمریکا و اسرائیل را در تحقق اهداف اصلی خود ناکام گذاشته است، اما این‌هم حقیقت دارد که ایرانیان افزون بر مصائب بی‌شمار جنگ، از شدیدترین تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی رنج می‌برند؛ گرانی، بیکاری، رکود و تورم طاقت‌فرسا از یک‌سو و فساد، شکاف طبقاتی و سیاسی، تبعیض و بی‌عدالتی از سوی دیگر بیداد می‌کند. با کمال تأسف اوضاع اقتصادی میهن و معیشت مردم روز‌به‌روز بدتر و نفس‌گیرتر می‌شود.

در چنین شرایطی که ایران و ایرانی بیش از هر زمان دیگری به عقلانیت، آرامش، همدلی، همبستگی، گفت‌وگو، صلح و آشتی ملی نیاز دارد، هر اقدامی که بر شدت خشم و استیصال شهروندان بیفزاید، ناامیدی را گسترش دهد و جامعه را دوقطبی‌تر کند، عملی به‌غایت نابخردانه محسوب می‌شود که راه بر ظهور تضادهایی آشتی‌ناپذیر می‌گشاید و زمینه را برای وقوع نزاع‌های خونین داخلی و لیبی‌کردن ایران مساعد می‌کند.

فاصله کوتاه شش ماهه جنگ ۱۲ روزه با اعتراضات سراسری در دی‌ماه ۱۴۰۴ به حاکمیت زنه‌ار می‌دهد که از آن تجربه تلخ و اسف‌بار درس بگیرد؛ با اصلاحات اساسی و فوری به جلب اعتماد، رضایت و مشارکت آحاد شهروندان همت گمارد؛ و فکر اداره

اتلاف ۳۲ کشور علیه اعدام در ایران: «معترضان را برای خاموش کردن مخالفان اعدام می‌کنند»

نگارش از یورونیوز فارسی



بیش از ۳۰ کشور، از جمله فرانسه، بریتانیا و کانادا، روز چهارشنبه استفاده جمهوری اسلامی ایران از مجازات اعدام را محکوم کردند و در بیانیه‌ای مشترک گفتند که ایران از اعدام معترضان برای «خاموش کردن مخالفان» استفاده می‌کند.

این کشورها به همراه مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، «به شدیدترین شکل ممکن اعدام‌های جاری معترضان و استفاده از مجازات اعدام» در ایران را محکوم کردند.

در این بیانیه آمده است: «استفاده از مجازات اعدام برای خاموش کردن مخالفان، ایجاد ارباب در جوامع و مجازات افرادی که از حقوق انسانی خود استفاده می‌کنند، هرگز قابل توجیه نیست.»

امضاکنندگان همچنین تاکید کردند: «مردم ایران باید بتوانند بدون ترس از سرکوب، از حقوق خود برای آزادی بیان و تجمع مسالمت‌آمیز استفاده کنند.»

وزارت خارجه فرانسه به خبرگزاری فرانسه گفت پس از آنکه ۲۶ کشور و کایا کالاس، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، این بیانیه را امضا کردند، کشورهای دیگری نیز به آن پیوستند و شمار امضاکنندگان به ۳۲ کشور رسید.

استرالیا، نیوزیلند، ایرلند، ایتالیا، آلمان و شماری دیگر از کشورهای اروپایی نیز در این بیانیه از ایران خواستند «فورا اجرای مجازات اعدام را متوقف و تمامی افرادی را که به‌طور خودسرانه بازداشت شده‌اند آزاد کند.»

این بیانیه در حالی منتشر شده است که نگرانی سازمان ملل متحد و گروه‌های حقوق بشری درباره افزایش شمار اعدام‌ها در ایران طی ماه‌های اخیر تشدید شده است؛ روندی که پس از اعتراضات سراسری ضدحکومتی در اوایل سال و آغاز جنگ خاورمیانه در ماه فوریه شدت گرفته

است.

افزایش اعدام‌ها در ایران

ولکر تورک، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، اوایل ماه اوت هشدار داده بود که مجازات اعدام در ایران برای «ایجاد ترس» در جامعه به کار گرفته می‌شود.

بر اساس اعلام سازمان ملل، از ۱۹ مارس تاکنون دست‌کم ۵۶ نفر در ایران به اتهام‌های مرتبط با امنیت ملی اعدام شده‌اند که ۲۷ نفر از آنها در پرونده‌های مرتبط با اعتراضات بوده‌اند. تورک همچنین گفت بیش از ۱۰۰ نفر دیگر با اتهام‌های مشابه در معرض خطر اعدام قرار دارند.

سازمان ملل و گروه‌های حقوق بشری نسبت به نبود دادرسی عادلانه و استفاده از اعترافات اجباری در این پرونده‌ها هشدار داده‌اند.

در اواخر دسامبر سال گذشته، اعتراضاتی که ابتدا در واکنش به افزایش هزینه‌های زندگی شکل گرفته بود، به تظاهرات گسترده ضدحکومتی تبدیل شد.

مقام‌های ایرانی شمار کشته‌شدگان را بیش از ۳ هزار نفر اعلام کردند، اما مسئولیت خشونت‌ها را به «اقدامات تروریستی» منتسب به آمریکا و اسرائیل نسبت دادند. گروه‌های

حقوق بشری مستقر در خارج از ایران شمار قربانیان را بسیار بالاتر و در سطح چند ده هزار نفر اعلام کردند و گفتند نیروهای امنیتی به سوی معترضان تیراندازی کرده‌اند.

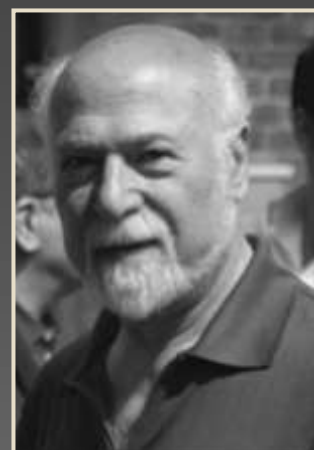
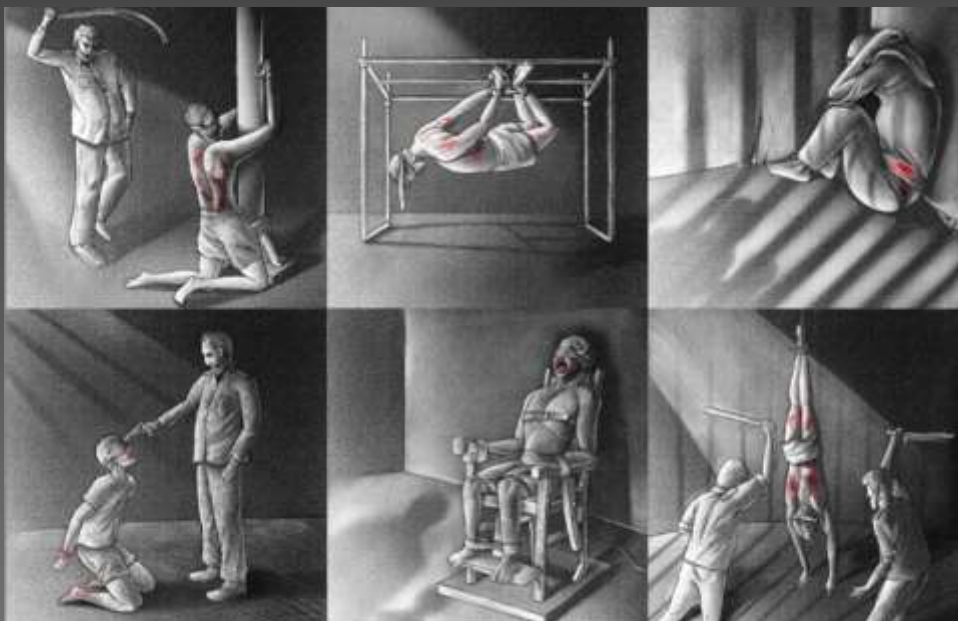
وزیر خارجه فرانسه: اعدام‌ها ادامه خونریزی است

ژان نوئل بارو، وزیر خارجه فرانسه، در پیامی در شبکه اجتماعی ایکس و همراه با انتشار این بیانیه گفت: «هفت ماه پس از جنایت‌های گسترده علیه مردم ایران که برای مطالبه عدالت و کرامت به پا خاستند، حکومت همچنان با افزایش شمار اعدام‌ها به خونریزی ادامه می‌دهد.»

بازداشت‌ها و اعدام‌ها در ایران پس از آغاز جنگی که در ۲۸ فوریه و با حملات هوایی آمریکا و اسرائیل کلید خورد، افزایش یافته و مقام‌ها و گروه‌های حقوق بشری آنها را با جنگ و اعتراضات مرتبط دانسته‌اند.

بر اساس گزارش عفو بین‌الملل، ایران در سال گذشته بیش از ۲۱۵۰ نفر را اعدام کرد و بار دیگر، با فاصله‌ای قابل‌توجه پس از چین، در صدر کشورهای جهان از نظر شمار اعدام‌ها قرار گرفت.

دستشان به بویناکی گنداب است



دکتر اسماعیل نوری علا

۱۳۶۷

دستشان را برای چیدن گل پیش می آورند
و باغ فین به هق هق گریه می سوزد،
دهانشان را می گشایند
و کتاب ها، بر رف ها، خاکستر می شوند،
و می خندند
آنسان که کف پایت به آماس می نشیند
و راه ها در مه گم می شوند.

بر ارتفاع سپیده چراغی می آویزی
که آرزو از آن شعله می کشد،
و دفتر آینده را، به امضائی، می بندی و
به دست کودکانمان می دهی.

دستشان به بویناکی گنداب است
وقتی لطیف پوست شب را مظنه می زنند،
دهانشان به تاریکی دوزخ است
وقتی از تو نام رفیقانت را می پرسند،
و خنده شان تازیانه است
بر اندام اعتماد و آرمان تو
که روی تخت از هوش رفته ای.

رگ هایت را تماشا کرده ام
که آبی و درهم
- مثل امضائی شتابان -
بر سپیدی گسترده اند،
ناخن هایت را شناخته ام
که مضراب سازهای ناشناختهء این
موسیقی تاریخی اند،
و کف پایت را دیده ام
که بر آن نشانی جادهء صبح را نوشته اند.



محمد نوری‌زاد در پیامی از زندان:

«خامنه‌ای پودر شد و ما ماندیم»



وطن‌فروشی سازگاری بیشتری داشت.»

محمد نوری‌زاد از امضاکنندگان بیانیه موسوم به «۱۴ فعال سیاسی و مدنی» است که در خرداد ۱۳۹۸ خواستار استعفای رهبر وقت جمهوری اسلامی و تغییر قانون اساسی شدند. پس از انتشار این بیانیه، شماری از امضاکنندگان آن بازداشت و به احکام سنگین زندان محکوم شدند.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده، شماری از امضاکنندگان این بیانیه همچنان در زندان به سر می‌برند. این‌ها شامل فاطمه سپهری، جواد لعل‌محمدی، زرتشت احمدی‌راغب، عباس واحیدیان شاهرودی، کمال جعفری یزدی، محمدحسین سپهری، محمد نوری‌زاد، هاشم خواستار، و عبدالرسول مرتضوی هستند.

۲۰ مرداد ۱۴۰۵

محمد نوری‌زاد، نویسنده و فیلم‌ساز زندانی، در پیامی صوتی که روز ۱۹ مرداد منتشر شد، از وضعیت جمهوری اسلامی، نقش سپاه پاسداران در تحولات ایران، و عملکرد علی خامنه‌ای، رهبر پیشین جمهوری اسلامی، انتقاد کرده است. نوری‌زاد در بخشی از این پیام می‌گوید: «خامنه‌ای پودر شد و ما ماندیم.»

او همچنین سپاه پاسداران را مسئول بخش اعظم ویرانی‌های کشور دانسته و گفته است: «سپاه، کشور را با خود به قعر نابودی کشانده، سپاه تروریست است چرا که ذات خامنه‌ای تروریست بود.»

این زندانی سیاسی در بخش دیگری از پیام خود درباره علی خامنه‌ای گفته است: «خامنه‌ای رفت بی‌آنکه ذره‌ای مهر به وطن داشته باشد؛ او با

وقتی تحقیر جای نقد می‌نشیند



حاشیه‌ای بر سخنان موسی غنی‌نژاد درباره‌ی ارواند آبراهامیان و تأملی بر اخلاق اختلاف

درباره‌ی آثار هر نویسنده‌ای هر داوری تندی که می‌خواهد بیان کند. این سخن درست است. دفاع از آزادی بیان ایجاب می‌کند که حق او برای بیان چنین نظری به رسمیت شناخته شود؛ همان‌گونه که دیگران نیز حق دارند آن نظر را نقد کنند. اما مسئله‌ی این نوشته، حق قانونی یا سیاسی غنی‌نژاد برای بیان سخنش نیست. مسئله، کیفیت معرفتی و دانشگاهی آن سخن و نسبت آن با منش لیبرالی است که غنی‌نژاد مدعی پایبندی به آن است. حق داشتن برای بیان یک داوری، آن داوری را از نقد مصون نمی‌کند و به آن اعتبار علمی نمی‌بخشد.

در یکی از نیرومندترین سنت‌های لیبرالی، آزادی صرفاً مجموعه‌ای از حقوق قانونی نیست، بلکه با نوعی منش فکری همراه است: پذیرش خطاپذیری انسان، احتمال وجود بخشی از حقیقت در سخن مخالف و ضرورت رویارویی آزاد استدلال‌ها. جان استوارت میل، در صورت‌بندی کلاسیک خود از آزادی اندیشه در رساله‌ی *درباره‌ی آزادی*، استدلال می‌کند که حتی نظری که آن را کاملاً نادرست می‌دانیم باید امکان طرح‌شدن داشته باشد؛ زیرا ممکن است بهره‌ای از حقیقت در خود داشته باشد. حتی اگر یکسره نادرست باشد، مواجهه با آن ما را وامی‌دارد دلایل خود را بهتر بفهمیم و نگذاریم حقیقت به عقیده‌ای مرده بدل شود.

بگیرد و استدلال‌هایش را نقد کند. بنابراین، آنچه در این نوشته از آن دفاع می‌کنم نه درستی همه‌ی تحلیل‌های آبراهامیان، بلکه حقی بنیادی‌تر است: حق خواننده شدن، نقد شدن و قرارگرفتن در معرض داوری مستقل. هیچ مورخی، از جمله آبراهامیان، از نقد مصون نیست. می‌توان منابع او را ناکافی دانست، چارچوب نظری‌اش را محدود شمرد یا نتیجه‌گیری‌هایش را نادرست و جانبدارانه خواند. حتی می‌توان تمام تفسیر او از انقلاب ایران یا دولت پهلوی را رد کرد. اما نقد از جایی آغاز می‌شود که منتقد نشان دهد خطا دقیقاً در کجاست: کدام سند نادرست خوانده شده، کدام عامل تاریخی نادیده گرفته شده و کدام پیوند علی - یعنی رابطه‌ی علت و معلولی - بدون شواهد کافی برقرار شده است.

تشبیه یک کتاب به «آشغال»، نه استدلال آن را رد می‌کند، نه شواهدش را می‌آزماید و نه روایتی بدیل عرضه می‌کند. تنها از مخاطب می‌خواهد پیش از خواندن و سنجیدن، حکم خود را صادر کند. در این‌جا، مرجعیت‌گوینده جای استدلال را می‌گیرد.

حق بیان و مسئولیت نقد

ممکن است گفته شود که در یک جامعه‌ی آزاد، غنی‌نژاد حق دارد

در یکی از مناظره‌هایی که اخیراً در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است، موسی غنی‌نژاد، اقتصاددان و استاد دانشگاه، هنگامی که بحث به تاریخ‌نگاری انقلاب ۱۳۵۷ و آثار مورخان معاصر می‌رسد، با لحنی تحقیرآمیز، آثار ارواند آبراهامیان را لایق «طرف آشغال» می‌خواند.^[*]

این تنها تعبیری تند درباره‌ی یک کتاب یا یک مورخ نیست. چنین سخنی پرسش‌شی فراتر از ارزیابی آثار آبراهامیان پیش روی ما می‌گذارد: میان این شیوه سخن‌گفتن و اصولی چون آزادی اندیشه، خطاپذیری و گفت‌و شنود استدلالی، که سنت لیبرالی مدعی دفاع از آن‌هاست، چه نسبتی وجود دارد؟ سنتی که غنی‌نژاد خود را پایبند به آن می‌داند. برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم، لازم است نسبت خود را با موضوع از آغاز روشن کنم. ارواند آبراهامیان استاد راهنمای رساله‌ی دکتری من بود. در عین حال، در آثار خود با بخشی از تحلیل‌های او درباره‌ی تاریخ معاصر ایران اختلاف داشته‌ام و این اختلاف‌ها را نیز آشکارا بیان کرده‌ام. رابطه‌ی استاد و شاگرد، از نظر من، هرگز به معنای پذیرش بی‌چون‌وچرای دیدگاه‌های استاد نبوده است. شاید احترام واقعی به یک استاد دقیقاً در این باشد که شاگرد بتواند، با حفظ انصاف و دقت، از تحلیل‌های او فاصله

ارزش آزادی اندیشه نه در حمایت از سخنانی است که با آن‌ها موافقیم، بلکه درست در لحظه‌ای آشکار می‌شود که با اندیشه‌ای روبه‌رو می‌شویم که آن را عمیقاً خطا می‌دانیم. اگر آزادی فقط شامل همفکران ما شود، دیگر آزادی نیست؛ امتیازی است که به دوستان خود اعطا کرده‌ایم. در سنت دانشگاهی نیز پاسخ به یک کتاب ضعیف، تحقیر یا دور انداختن آن نیست؛ نوشتن نقدی قوی‌تر یا کتابی بهتر است.

از نقد تا طرد نمادین

تعبیر غنی‌نژاد را نباید با سانسور رسمی، ممنوعیت کتاب یا کتاب‌سوزی هم‌ارز دانست؛ چنین قیاسی نه دقیق است و نه منصفانه. سخن او اقدامی حکومتی برای جلوگیری از انتشار یا مطالعه‌ی آثار آبراهامیان نیست. باین‌حال، استعاره‌ها بی‌اهمیت نیستند؛ هنگامی که کتابی «آشغال» نامیده می‌شود، دیگر اثری خطاکار، یک‌جانبه یا ضعیف نیست که بتوان آن را خواند و نقد کرد، بلکه چیزی است که باید دور انداخته شود. بدین‌سان، نقد جای خود را به نوعی طرد نمادین می‌دهد و حکم، پیش از خواندن و سنجیدن، صادر می‌شود.

نقد می‌تواند سخت، صریح و حتی ویرانگر باشد، بی‌آن‌که شأن نویسنده یا حق خواننده برای داوری مستقل را انکار کند. نقد تند ضعف‌های اثر را آشکار می‌سازد؛ زبان تحقیر می‌کوشد اثر را پیش از سنجش از اعتبار ساقط کند.

اخلاق اختلاف در تاریخ‌نگاری

اختلاف روایت‌ها عارضه‌ی تاریخ‌نگاری نیست؛ شرط حیات و بالندگی آن است. واقعیت‌های تاریخی وجود دارند. رویدادها رخ داده‌اند، انسان‌ها زیسته‌اند، تصمیم‌هایی گرفته شده و پیامدهایی پدید آمده است. اما تبدیل این واقعیت‌ها به روایت تاریخی همواره مستلزم انتخاب، اولویت‌بندی، تفسیر و برقراری رابطه میان پدیده‌هاست. درست در فاصله‌ی میان واقعه و روایت است که اختلاف تاریخی شکل می‌گیرد.

مورخان ممکن است بر سر اصالت یک سند یا ترتیب زمانی رویدادها توافق داشته باشند، اما درباره‌ی معنای آن‌ها به نتایجی متفاوت برسند. یکی ساختارهای اقتصادی را تعیین‌کننده می‌داند، دیگری بر فرهنگ سیاسی و

اندیشه‌ها تأکید می‌کند؛ یکی انقلاب را نتیجه‌ی انسداد ساختاری می‌بیند و دیگری آن را حاصل تصمیم‌های سیاسی، ائتلاف‌های اجتماعی یا موقعیت‌های پیش‌بینی‌ناپذیر می‌شمارد. این اختلاف‌ها نشانه‌ی شکست تاریخ‌نگاری نیستند. هیچ مورخی، هر اندازه برجسته، صاحب آخرین کلام درباره‌ی گذشته نیست. هر نسل با پرسش‌هایی تازه به گذشته بازمی‌گردد، منابع ناشناخته را بررسی می‌کند، مفاهیمی جدید به کار می‌گیرد و روایت‌های تثبیت‌شده را دوباره می‌آزماید.

اخلاق اختلاف در تاریخ‌نگاری از همین واقعیت آغاز می‌شود. این اخلاق از مورخ نمی‌خواهد با همه‌ی روایت‌ها موافق یا نسبت به آن‌ها بی‌طرف باشد. برعکس، نقد جدی مستلزم آن است که مورخ بتواند با صراحت بگوید کدام تفسیر را نادرست، ناکافی یا گمراه‌کننده می‌داند. اما همین اخلاق از او می‌خواهد میان نقد یک تفسیر و نفی حق حضور آن در عرصه‌ی علمی تفاوت بگذارد.

اگر کتابی بر اسناد ناقص تکیه دارد، باید این نقص نشان داده شود. اگر نویسنده میان همبستگی و علیت خلط کرده است، باید محل خلط روشن شود. اگر چارچوب نظری او سبب نادیده‌گرفتن بخشی از واقعیت شده است، آن بخش نادیده‌مانده باید به‌طور مستند عرضه شود. نقد تاریخی، در بهترین صورت خود، نه تنها نشان می‌دهد یک روایت چرا نارساست، بلکه توضیح می‌دهد چه روایت دقیق‌تری می‌تواند جای آن را بگیرد. حکم‌های کلی و تحقیرآمیز، هر اندازه نیز با قاطعیت بیان شوند، جای نقد مستند را نمی‌گیرند.

حرفه‌ی مورخ بر نوعی بی‌اعتمادی روشمند به احکام قطعی استوار است. مورخ باید اسناد را بیازماید، روایت‌ها را با یکدیگر مقایسه کند و حتی در برابر تفسیرهایی که با گرایش فکری او سازگارند، فاصله‌ی انتقادی خود را حفظ کند. هنگامی که استاد یا صاحب‌نظری از مخاطبان می‌خواهد کتابی را دور بیندازند، آنان را از همان کنشی بازمی‌دارد که اساس آموزش تاریخی است؛ خواندن، سنجیدن و داوری مستقل.

اخلاق اختلاف را شاید بتوان در چند اصل ساده خلاصه کرد؛ خواندن پیش از داوری؛ بازسازی منصفانه‌ی استدلال رقیب؛ تفکیک نویسنده از نوشته؛ پذیرش امکان خطای خویش؛

و پاسخ دادن به سند با سند و به استدلال با استدلال. بازسازی منصفانه‌ی استدلال رقیب از مهم‌ترین این اصول است. منتقد باید بتواند دیدگاه مخالف را چنان بیان کند که صاحب آن دیدگاه نیز آن را تحریف‌شده نداند. نقد نسخه‌ای ضعیف و ساختگی از استدلال رقیب آسان است، اما ارزش علمی ندارد. آزمون واقعی نقد در مواجهه با قوی‌ترین صورت استدلال مخالف رخ می‌دهد.

اصل دیگر، پذیرش امکان خطای خویش است. این اصل هم در مرکز سنت لیبرالی قرار دارد و هم در قلب روش تاریخی. مورخ، حتی هنگامی که به تفسیر خود اطمینان دارد، باید امکان ظهور سندی تازه یا استدلالی قوی‌تر را باز بگذارد. کسی که پیشاپیش کتاب مخالف را «آشغال» می‌خواند، فقط درباره‌ی آن کتاب حکم صادر نمی‌کند؛ به‌طور ضمنی داوری خود را نیز از امکان خطا مصون می‌داند.

تاریخ‌نگاری ایران و اردوگاه‌های بسته

این مسئله در تاریخ‌نگاری معاصر ایران اهمیتی مضاعف دارد. تاریخ ایران، از مشروطه و شکل‌گیری دولت متمرکز گرفته تا جنبش ملی‌شدن نفت، انقلاب ۱۳۵۷ و پیامدهای آن، همواره عرصه‌ی رقابت روایت‌های سیاسی و ایدئولوژیک بوده است. سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، اسلام‌گرایان، مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و دیگر جریان‌ها، هر یک گذشته را از منظر تجربه‌ها و دغدغه‌های خود روایت کرده‌اند. بسیاری از این روایت‌ها، افزون بر پژوهش تاریخی، حامل داوری‌های سیاسی و اخلاقی نیز بوده‌اند.

این وضعیت کار مورخ را دشوارتر می‌کند، اما ضرورت اخلاق اختلاف را نیز افزایش می‌دهد. اگر هر سنت فکری فقط آثار همفکران خود را معتبر بداند و دیگر روایت‌ها را پیشاپیش از دایره‌ی مشروعیت خارج کند، تاریخ‌نگاری به مجموعه‌ای از اردوگاه‌های بسته تبدیل خواهد شد. در چنین فضایی، کتاب‌ها دیگر با معیار روش، سند و انسجام استدلال سنجیده نمی‌شوند؛ تعلق فکری نویسنده از پیش سرنوشت اثر را تعیین می‌کند.

این خطر فقط متوجه یک جریان نیست. چپ می‌تواند آثار لیبرال‌ها را «پورژوایی» و بی‌ارزش بخواند؛ اسلام‌گرایان می‌توانند پژوهش‌های سکولار را محصول «غرب‌زدگی» بدانند؛ سلطنت‌طلبان ممکن است هر نقدی بر دوران پهلوی را تبلیغات سیاسی تلقی کنند؛ و لیبرال‌ها نیز می‌توانند هر تاریخ‌نگاری متأثر از مارکسیسم را، بدون بررسی دقیق، ایدئولوژیک و غیر قابل‌اعتنا بشمارند. نام‌ها متفاوت‌اند، اما روش یکی است: داوری درباره‌ی کتاب بر پایه‌ی تعلق فکری نویسنده و پیش از مواجهه‌ی جدی با استدلال آن. از این منظر، مسئله فقط ارواند آبراهامیان نیست. امروز ممکن است آثار او به سبب پیوندشان با سنت تاریخ‌نگاری مارکسیستی شایسته‌ی «طرف آشغال» معرفی شوند؛ اما اگر تعلق فکری نویسنده جای سنجش روش، سند و استدلال را بگیرد، همین شیوه‌ی داوری می‌تواند درباره‌ی مورخان از سنت‌های دیگر نیز به کار رود. مورخان چون فریدون آدمیت، عباس امانت و عباس میلانی، با همه‌ی تفاوت‌های مهمی که در روش، نگرش و داوری تاریخی دارند، هر یک ممکن است از سوی مخالفان فکری خود به جانبداری، ایدئولوژیک بودن یا تحریف تاریخ متهم شوند. مقصود از کنار هم نهادن این نام‌ها یکسان‌دانشتن آثار یا گرایش‌های آنان نیست؛ مقصود نشان‌دادن این است که هنگامی که تعلق فکری نویسنده جای روش، سند و استدلال را به‌عنوان معیار داوری بگیرد، هیچ سنت تاریخ‌نگارانه‌ای از طرد مصون نخواهد ماند.

اخلاق اختلاف نه دعوت به نسبی‌گرایی است و نه مستلزم

برابردانشتن همه‌ی روایت‌ها. برخی آثار دقیق‌تر، مستندتر و از نظر روش‌شناختی استوارتر از آثار دیگرند؛ بعضی تفسیرها نیز در برابر شواهد تاب نمی‌آورند یا حتی آشکارا تحریف‌آمیزند. اما یک تفسیر در نتیجه‌ی پژوهش بهتر، اسناد تازه و استدلالی نیرومندتر اعتبار خود را از دست می‌دهد، نه صرفاً به این دلیل که صاحب‌نظری آن را «آشغال» خوانده است.

حرف آخر

از یک عبارت نمی‌توان درباره‌ی انگیزه‌های درونی گوینده حکم قطعی صادر کرد، اما می‌توان زبان، منطق و پیامدهای آن را سنجید. تعبیر غنی‌نژاد را شاید بتوان در بافت گسترده‌تر نوعی ضدیت ایدئولوژیک با سنت‌های چپ فهمید؛ ضدیتی که گاه مرز میان نقد مارکسیسم و طرد هر پژوهش متأثر از آن را از میان می‌برد. تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ و پیامدهای آن، بسیاری از روشنفکران ایرانی را به بازاندیشی جدی در آرمان‌ها و سنت‌های چپ واداشته است. این بازاندیشی نه‌تنها درست، بلکه ضروری بوده است. اما نقد یک سنت فکری هنگامی به ضدیت ایدئولوژیک تبدیل می‌شود که تعلق نویسنده یا چارچوب نظری او، پیشاپیش اثرش را از حق بررسی محروم کند. نقد ممکن است سخت، صریح و حتی ویرانگر باشد؛ اما تا زمانی نقد است که خواننده را به سنجش مستقل دعوت کند، نه این‌که نتیجه‌ی داوری را پیش از خواندن به او تحمیل کند.

آزمون یک سنت فکری نه شیوه‌ی رفتار آن با همفکران، بلکه نحوه‌ی مواجهه‌اش با مخالفان است. لیبرالیسم نیز هنگامی معنای واقعی

خود را نشان می‌دهد که با اندیشه‌ای روبه‌رو شود که آن را عمیقاً نادرست می‌داند. اگر دفاع از لیبرالیسم، آزادی اندیشه را در عمل تنها برای همفکران به رسمیت بشناسد، با یکی از بنیادی‌ترین دعاوی خود در تعارض قرار می‌گیرد و به زبانی نزدیک می‌شود که می‌کوشد رقیب را، به‌جای نقد، از میدان بیرون کند. از این منظر، سخن غنی‌نژاد بیش از آن‌که درباره‌ی اعتبار آثار ارواند آبراهامیان چیزی به ما بگوید، تناقضی را در شیوه‌ی دفاع خود او از لیبرالیسم آشکار می‌کند: ادعای پایبندی به آزادی اندیشه و اصل خطاپذیری، در کنار زبانی که اثر مخالف را نه شایسته‌ی خواندن و سنجیدن، بلکه سزاوار دور افکندن می‌داند.

آزادی اندیشه در مدارا با همفکران آزموده نمی‌شود؛ آزمون واقعی آن هنگامی است که مخالف سخن می‌گوید و نوشته‌اش، به‌جای آن‌که نقد شود، با برچسب «آشغال» به زباله‌دان افکنده می‌شود. درست در همین لحظه، نقد به تحقیر فرو می‌غلند و آنچه پیش از کتاب از میدان بیرون رانده می‌شود، خود آزادی اندیشه است.

تورج اتاکی

[*] مناظره موسی غنی‌نژاد و میلاد دخانچی. اقتصاد نیوز، ۲۸ تیر ۱۴۰۵.



فاجعه‌های محیط‌زیستی جنگ

نسیم روشنایی



گفت‌وگو با الهام هومین‌فر

جنگ‌ها معمولاً با میزان تلفات انسانی و ویرانی‌های نظامی سنجیده می‌شوند، اما بزرگ‌ترین و ماندگارترین قربانی آن‌ها محیط‌زیست است. در این گفت‌وگو، الهام هومین‌فر، استاد دانشگاه نورث وسترن، تشریح می‌کند که چگونه آلودگی‌های ناشی از درگیری‌های نظامی بر بستر بحران‌های قبلی ایران مانند کم‌آبی و فرونشست زمین تأثیر می‌گذارد. او بر این باور است که پیامدهای زیست‌محیطی جنگ نه یک مسئله فرعی، بلکه ادامه‌دارترین بخش از فاجعه انسانی است که بیشترین آسیب آن بر دوش طبقات محروم، زنان و اقلیت‌های قومی سنگینی می‌کند.

نسیم روشنایی

۲۰ مرداد ۱۴۰۵

وقتی شیپور جنگ به صدا درمی‌آید، نگاه رسانه‌ها و تحلیل‌گران بلافاصله متوجه آمار کشته‌شدگان، خطوط مقدم نبرد و میزان خسارت‌های ساختاری می‌شود. با این حال، در پشت دود ناشی از انفجارها و ویرانی‌های فوری، بحرانی خاموش و مهلک‌تر در حال شکل‌گیری است که ابعاد آن تا دهه‌ها و برای نسل‌های آینده باقی می‌ماند. محیط‌زیست، آب، خاک و هوایی که حیات انسان‌ها و سایر موجودات زنده به آن وابسته است، نخستین و مظلوم‌ترین قربانیان درگیری‌های مسلحانه هستند؛ قربانیانی که صدای رسایی برای بیان آسیب‌های خود ندارند.

در سرزمین‌هایی چون ایران و منطقه خاورمیانه که از پیش با بحران‌های عمیق اقلیمی، خشکسالی‌های بی‌سابقه، فرونشست زمین و آلودگی‌های مزمن هوا درگیر بوده‌اند، وقوع جنگ به مثابه بار سنگینی است بر پُلی که ستون‌هایش از قبل ترک خورده‌اند. حمله‌های نظامی به تأسیسات نفتی و آب‌شیرین‌کن‌ها، انتشار بی‌رویه گازهای گلخانه‌ای و تخریب اکوسیستم‌های شکننده، نه

تهران، ایران - ۸ مارس: پس از حملات آمریکا و اسرائیل، آتش‌سوزی در انبار نفت شهران در تهران، ایران، در ۸ مارس ۲۰۲۶ رخ داد و تانکرهای سوخت و وسایل نقلیه متعدد در این منطقه غیرقابل استفاده شدند. / عکس: Hassan Ghaedi/ منبع: AFP

دیگر، کوکی‌های آن سایت را بپذیرید پذیرش نسیم روشنایی - وقتی از جنگ صحبت می‌شود، معمولاً نخستین موضوعاتی که مطرح می‌شوند تعداد کشته‌ها، میزان ویرانی زیرساخت‌ها یا نتایج نظامی هستند. اما شما جنگ را از منظر محیط زیست و اکولوژی بررسی می‌کنید. چرا این زاویه نگاه اهمیت دارد؟ چرا باید پیامدهای زیست‌محیطی جنگ را به اندازه پیامدهای انسانی و نظامی آن جدی گرفت؟

تنها سلامت عمومی را در بلندمدت با خطرهای جدی مانند سرطان‌ها و بیماری‌های مزمن مواجه می‌کند، بلکه ظرفیت و اولویت‌های اقتصادی جامعه را برای بازسازی و سازگاری با تغییرات اقلیمی به شدت تضعیف می‌سازد.

از سوی دیگر، آوار زیست‌محیطی جنگ به‌طور عادلانه میان همگان تقسیم نمی‌شود. مفاهیمی چون «بی‌عدالتی زیست‌محیطی» نشان می‌دهند که چگونه طبقات محروم اقتصادی، زنان، اقلیت‌های قومی و نیروهای امدادی در صف اول آسیب‌پذیری قرار می‌گیرند؛ کسانی که منابع کافی برای گریختن از بحران یا مداوای آثار آن را ندارند. در این گفت‌وگو با الهام هومین‌فر، استاد دانشگاه نورث وسترن ابعاد گوناگون این فاجعه زیست‌محیطی، پیوند تنگاتنگ آن با ناامنی‌های اجتماعی و ضرورت بازنگری بنیادی در اولویت‌های حکمرانی و مشارکت مردم برای نجات سرزمین بررسی شده است.

ببینید:

برای دیدن محتوای نقل شده از سایت

الهام هومین-فر- اهمیت این زاویه در آن است که محیط زیست معمولاً قربانی خاموش جنگ است. پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت آن عمدتاً نادیده گرفته میشود. پایان بمباران یا اعلام آتش‌بس لزوماً به معنای پایان جنگ برای آب، خاک، هوا و سلامت مردم نیست. آلودگی نفتی ممکن است سال‌ها در دریا باقی بماند، مواد سمی وارد خاک و منابع آب شوند و بیماری‌های ناشی از دود و آلودگی شیمیایی چند سال بعد آشکار شوند. بازسازی ویرانی‌ها نیز خود به مصرف گسترده انرژی و انتشار بیشتر گازهای گلخانه‌ای می‌انجامد.

بگذارید اینجا با چند مثال عینی از جنگ با ایران صحبت کنیم. در ۷ مارچ، صحنه‌ای آخرالزمانی در تهران دیده شد؛ اسرائیل انبارهای بزرگ نفت در اطراف تهران را هدف قرار داد. گفته می‌شود که تا ۹ مارچ، حدود ۳۰ انبار و تأسیسات نفتی مورد حمله قرار گرفته‌اند.

اما وقتی به آمار کشته‌شدگان جنگ رجوع می‌کنیم، می‌توان گفت که بخشی از تلفات انسانی اساساً در آمارهای فعلی دیده نمی‌شود. تهران شهری است که حتی پیش از این حملات نیز به دلیل آلودگی هوا سالانه ۴۰۰۰ هزار قربانی داشت. حمله به انبارها و تأسیسات نفتی و آلودگی ناشی از آتش‌سوزی گسترده آن‌ها می‌تواند خطر بیماری‌های ریوی، قلبی و سرطان را افزایش دهد. بنابراین، پیامد انسانی چنین حملاتی را نمی‌توان صرفاً با شمار افرادی که مستقیماً در بمباران‌ها کشته شده‌اند سنجید. آلودگی ناشی از این حملات می‌تواند به‌طور مستقیم و بلندمدت بر سلامت عمومی، میزان مرگ‌ومیر و طول عمر شهروندان تأثیر بگذارد؛ پیامدهایی که لزوماً در آمار فعلی تلفات جنگ منعکس نمی‌شوند.

بمباران‌ها و جنگ‌ها آلودگی آب و خاک را به‌شدت افزایش می‌دهند و می‌توانند به بی‌ثباتی و تخریب گسترده محیط‌زیست منجر شوند. برای نمونه، در جریان جنگ ویتنام حدود ۷۲ میلیون لیتر علف‌کش، از جمله «عامل نارنجی»، مورد استفاده قرار گرفت که پیامدهای محیط‌زیستی فاجعه‌باری بر جای گذاشت؛ از جمله تخریب حدود ۳/۱ میلیون هکتار از جنگل‌های این کشور برای همیشه از بین رفتند.

نمونه دیگر، جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ است که طی آن حدود ۸ تا ۱۱



تهران، ایران - ۸ مارس: پس از حملات آمریکا و اسرائیل، آتش‌سوزی در انبار نفت شهران در تهران، ایران، در ۸ مارس ۲۰۲۶ رخ داد و تانکرهای سوخت و وسایل نقلیه متعدد در این منطقه غیرقابل استفاده شدند. عکس: Hassan Ghaedi/AFP

میزان انتشار دی‌اکسید کربن ناشی از جنگ‌هاست. در مقیاسی وسیع‌تر، ارتش‌های جهان در مجموع حدود ۵/۵ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای جهان را به خود اختصاص می‌دهند. اگر ارتش‌های جهان را به‌عنوان یک کشور یا یک منبع واحد انتشار در نظر بگیریم، در ردیف ۴ منبع از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان دی‌اکسید کربن در جهان قرار می‌گیرند. برای نمونه، در جنگ روسیه و اوکراین، تنها در سال ۲۰۲۳ حدود ۲۳۰ میلیون تن دی‌اکسید کربن تولید شده است. همچنین در ۲۴ روز نخست جنگ ایران، میزان انتشار دی‌اکسید کربن حدود ۷/۳ میلیون تن برآورد شده است این رقم معادل میزان تولید دی‌اکسید کربن برای یک سال برخی کشورهای اروپایی است. این مسئله در خاورمیانه اهمیت دوچندانی دارد، زیرا این منطقه یکی از آسیب‌پذیرترین نقاط جهان در برابر تغییرات اقلیمی است. دمای هوا در خاورمیانه با سرعتی حدود دو برابر میانگین جهانی در حال افزایش است. در حالی که حدود ۶ درصد جمعیت جهان در این منطقه زندگی می‌کنند، سهم آن از منابع آب شیرین جهان تنها حدود یک درصد است.

میلیون بشکه نفت وارد آب‌های خلیج فارس شد. اکوسیستم خلیج فارس بسیار شکننده است. این پهنه آبی عمق نسبتاً کمی دارد و گردش و تبادل آب در آن محدود و کند است؛ در نتیجه، پاک‌سازی آلودگی‌ها و بازسازی اکوسیستم آن می‌تواند فرایندی بسیار دشوار و طولانی باشد. چنین آلودگی‌هایی نه‌تنها اکوسیستم را تخریب می‌کنند، بلکه زندگی بسیاری از پرندگان و موجودات آبی را نیز در معرض خطر قرار می‌دهند. مهم‌تر اینکه آثار این آلودگی‌ها می‌تواند برای سال‌ها در محیط باقی بماند و از طریق زنجیره غذایی وارد چرخه زندگی انسان شود. بنابراین، خسارت جنگ را نباید تنها به ویرانی‌های فوری و تلفات مستقیم انسانی محدود کرد؛ بخشی از پیامدهای آن ممکن است دهه‌ها در آب، خاک، اکوسیستم و در نهایت در زندگی و سلامت انسان‌ها باقی بماند. در واقع جنگ موجودات غیرانسانی و زیست‌بوم‌ها را قربانی می‌کند؛ از جنگل‌های حرا و زیستگاه‌های پرندگان مهاجر گرفته تا ماهی‌ها، لاک‌پشت‌ها و آبزیان خلیج فارس. بنابراین خسارت زیست‌محیطی موضوعی فرعی در کنار خسارت انسانی نیست؛ بخشی از همان خسارت انسانی و حتی ادامه آن در طول زمان و برای نسل‌های آینده است.

مسئله مهم دیگری که ارتباط مستقیمی با حیات و سلامت ما دارد،

از آنجا که تغییرات اقلیمی تأثیر مستقیمی بر منابع آبی دارد، ترکیب گرمایش جهانی با آلودگی‌ها و تخریب‌های ناشی از جنگ می‌تواند منطقه را بیش از آنچه تصور می‌شود با کم‌آبی، خشکسالی، فقر و ناامنی زیست‌محیطی مواجه کند. از سوی دیگر، حمله به تأسیسات آب‌شیرین‌کن، مسئله را وارد مرحله خطرناک‌تری می‌کند؛ زیرا در چنین شرایطی، آب عملاً به بخشی از ابزار جنگ تبدیل می‌شود و نه تنها دسترسی امروز مردم به آب، بلکه امنیت آبی بلندمدت منطقه نیز هدف قرار می‌گیرد.

در واقع پیامدهای انسانی و زیست‌محیطی را نمی‌توان واقعاً از هم جدا کرد. وقتی یک تأسیسات آب‌شیرین‌کن تخریب می‌شود، موضوع فقط آسیب به یک ساختمان نیست؛ زندگی روزمره روستاها، سلامت کودکان، کشاورزی و امکان ماندن مردم در محل زندگی‌شان به خطر می‌افتد. وقتی انبارهای سوخت می‌سوزند، دود و دوده مستقیماً وارد ریه مردم و نیروهای امدادی می‌شود. نسیم روشنایی - ایران حتی پیش از آغاز این جنگ نیز با بحران‌های عمیق زیست‌محیطی روبه‌رو بود. شما در مقاله اخیرتان این بحران‌ها را به تفصیل بررسی کرده‌اید؛ از کمبود آب و فرونشست زمین گرفته تا آلودگی هوا و تخریب اکوسیستم‌ها. به نظر شما کدامیک از این بحران‌ها امروز بیش از همه نگران‌کننده‌اند و جنگ چگونه می‌تواند آن‌ها را تشدید کرده یا ابعاد تازه‌ای به آن‌ها بیفزاید؟

الهام هومین‌فر- به نظر من، بحران آب نگران‌کننده‌ترین مسئله است، هرچند نمی‌توان آن را از گرمایش هوا، خشکسالی، تخریب خاک و الگوی نادرست توسعه جدا کرد. بر اساس داده‌های مورد استناد، حدود ۹۷ درصد مساحت ایران با خشکسالی مواجه بوده و کاهش آب‌های زیرزمینی حدود ۷۷ درصد از سرزمین کشور را تحت تأثیر قرار داده است. برداشت بی‌رویه از سفره‌های زیرزمینی نیز به شورشدن خاک و فرونشست گسترده زمین انجامیده است. در سال پیش از جنگ، میزان بارندگی حدود ۴۵ درصد کمتر از حد معمول گزارش شده و ذخایر سدهای تأمین‌کننده آب تهران به سطحی بحرانی رسیده بود.

جنگ بر چنین بستر شکننده‌ای فرود آمده است. حمله به تأسیسات آب‌شیرین‌کن در جنوب، آبرسانی به

ده‌ها روستا را مختل کرد و نشان داد که آب می‌تواند به ابزار جنگ و فشار بر غیرنظامیان تبدیل شود. حمله به انبارهای سوخت، مراکز صنعتی یا تأسیسات هسته‌ای نیز خطر آلودگی هوا، خاک و منابع آب را افزایش می‌دهد.

از سوی دیگر، ایران پیش از جنگ با آلودگی مرگ‌بار هوا در شهرهایی مانند تهران و اهواز روبه‌رو بود. دود ناشی از سوختن میلیون‌ها لیتر فرآورده نفتی بر همین بحران موجود افزوده می‌شود. بنابراین جنگ بحران تازه‌ای را جایگزین بحران‌های قبلی نمی‌کند؛ خشکسالی، آلودگی، فرونشست و ناامنی غذایی را روی هم انباشته و امکان بازگشت و ترمیم را دشوارتر می‌کند.

تنها در ماه نخست جنگ، ۱۲۰ حادثه محیط‌زیستی گزارش شده است. مجموعه این حوادث ناامنی زیست‌محیطی را تشدید می‌کند. می‌توان جنگ را به وزنه‌ای سنگین بر روی پلی تشبیه کرد که ستون‌هایش از پیش ترک خورده و در آستانه فروریختن است. جامعه‌ای که پیش از جنگ نیز با بحران‌هایی چون کم‌آبی، خشکسالی، آلودگی هوا و تخریب زیست‌بوم‌ها روبه‌رو بوده، اکنون باید فشار مضاعف ناشی از جنگ را نیز تحمل کند. ما در آستانه یک فروپاشی اقلیمی هستیم.

از سوی دیگر، جنگ اولویت‌های اقتصادی و سیاسی را تغییر می‌دهد. منابعی که می‌توانست صرف حفاظت از محیط‌زیست، مدیریت منابع آب، کاهش آلودگی و سازگاری با تغییرات اقلیمی شود، به بازسازی زیرساخت‌های نظامی و هواپیماها و جت‌ها و تجهیزات تخریب‌شده اختصاص پیدا می‌کند. خود این فرایند بازسازی نیز به مصرف بیشتر انرژی و منابع طبیعی و در نتیجه تولید آلودگی و انتشار بیشتر گازهای گلخانه‌ای منجر می‌شود.

بنابراین، پیامد جنگ فقط به تخریب مستقیم محیط‌زیست محدود نمی‌شود؛ جنگ ظرفیت جامعه برای مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی را نیز تضعیف می‌کند. از این منظر می‌توان گفت این جنگ تاب‌آوری جامعه ایران در برابر بحران‌های محیط‌زیستی را کاهش داده و منابع و اولویت‌هایی را که می‌توانستند صرف پیشگیری، سازگاری و حفاظت از محیط‌زیست شوند، به سوی بازسازی و نیازهای نظامی سوق داده است.

View this post on Instagram

A post shared by euronews persian (@euronews_persian)

برای دیدن محتوای نقل شده از سایت دیگر، کوکی‌های آن سایت را بپذیرید

پذیرش

نسیم روشنایی - شما در مقاله اخیرتان درباره «بی‌عدالتی زیست‌محیطی» در ایران تأکید می‌کنید که همه افراد و گروه‌های اجتماعی به یک اندازه از بحران‌های زیست‌محیطی آسیب نمی‌بینند. آیا این الگو در مورد تخریب‌های زیست‌محیطی ناشی از جنگ نیز صدق می‌کند؟ طبقه اجتماعی، جنسیت و قومیت چگونه بر میزان آسیب‌پذیری افراد و جوامع در برابر پیامدهای زیست‌محیطی جنگ تأثیر می‌گذارند؟

الهام هومین‌فر- بله، این الگو در مورد جنگ حتی شدیدتر تکرار می‌شود. بی‌عدالتی زیست‌محیطی یعنی خطرهای و امکانات حفاظت از خود به‌طور برابر توزیع نشده‌اند. خانواده‌ای که درآمد کافی دارد ممکن است موقتاً شهر را ترک کند، آب بسته‌بندی بخرد، دستگاه تصفیه هوا تهیه کند یا از درمان خصوصی استفاده کند؛ اما کارگر روزمزد، کشاورز خرده‌پا، مهاجر یا ساکن مناطق محروم چنین امکاناتی ندارد.

طبقه، جنسیت و قومیت نیز جدا از یکدیگر عمل نمی‌کنند. در سیستان و بلوچستان، خشکسالی، فقر و کمبود زیرساخت از پیش بر هم انباشته شده‌اند و از قبل حدود ۱۷۰۰ روستا برای آب آشامیدنی به تانکر وابسته بوده‌اند. جنگ و اختلال در حمل‌ونقل و خدمات عمومی، آسیب‌پذیری جوامع بلوچ را بیشتر می‌کند. در خوزستان نیز، با وجود ثروت نفت و گاز، جوامع محلی با فقر، بیکاری و آلودگی مزمن مواجه‌اند.



زنان به دلیل نقش گسترده‌شان در کشاورزی سنتی، دامداری، جمع‌آوری آب و مشاغل غیررسمی و آنلاین فشار مضاعفی تحمل می‌کنند. قطع اینترنت می‌تواند درآمد آنان را از بین ببرد و تخریب اقتصاد روستایی نیز خطر ترک تحصیل دختران، ازدواج زودهنگام و خشونت خانوادگی را افزایش دهد. با این حال، این گروه‌ها را نباید فقط قربانی دید. زنان، کارگران و اقلیت‌های قومی از فعال‌ترین نیروهای جنبش‌های اجتماعی و زیست‌محیطی ایران بوده‌اند. جنگ هم آسیب بیشتری به آنان می‌زند و هم توان سازمان‌یابی و دفاع از حقوقشان را محدود می‌کند.

گروه‌های آسیب‌پذیر دیگری نیز در این میان قابل توجه‌اند؛ از جمله افرادی که در آتش‌نشانی، هلال‌احمر و سایر بخش‌های امدادی فعالیت می‌کنند. این امدادگران در حین انجام وظیفه و حضور مستقیم در مناطق آسیب‌دیده، بیش از دیگران در معرض آلودگی‌های گسترده ناشی از آتش‌سوزی، انفجار و تخریب قرار می‌گیرند. این مواجهه می‌تواند در بلندمدت خطر ابتلا به بیماری‌های ریوی، مشکلات قلبی و برخی سرطان‌ها را افزایش دهد. در کنار این پیامدهای جسمی، نباید آسیب‌های روانی ناشی از مواجهه مداوم با مرگ‌ومیر، مجروحان و صحنه‌های تخریب را نادیده گرفت.

به‌طور کلی، جنگ بی‌عدالتی زیست‌محیطی را تشدید می‌کند، زیرا پیامدهای آن به‌طور برابر میان همه افراد و مناطق توزیع نمی‌شود؛ برخی مناطق ایران و برخی گروه‌های اجتماعی، به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی یا نوع شغل خود، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در معرض آسیب‌های بیشتری قرار می‌گیرند و در عین حال ممکن است

تبدیل کند و مردم را در تصمیم‌گیری درباره سرزمین و منابع طبیعی خود مشارکت دهد. حفاظت از محیط‌زیست و مقابله با تخریب آن بدون حضور فعال جوامع محلی و مشارکت واقعی مردم ایران در سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های زیست‌محیطی امکان‌پذیر نیست.

منابع مالی، انسانی و مدیریتی باید به جای تشدید تخریب و نظامی‌گری، به حفاظت و بازسازی محیط‌زیست، مدیریت پایدار منابع آب و افزایش تاب‌آوری جوامع محلی اختصاص یابد. در عین حال، مردم و جوامع محلی باید از حاشیه تصمیم‌گیری به مرکز آن منتقل شوند و در تعیین سیاست‌هایی که مستقیماً بر آب، خاک، هوا، منابع طبیعی و آینده زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد، نقشی محوری و واقعی داشته باشند.

منابع و امکانات کمتری برای محافظت از خود، مقابله با این پیامدها و بازیابی پس از بحران داشته باشند.

آگاهی نسیم روشنایی - و سوال آخر با توجه به شرایط پیش آمده چه کاری باید انجام داد؟

الهام هومین‌فر - نخستین و فوری‌ترین اقدام، توقف جنگ است. هم‌زمان، «جمهوری اعدام» نیز باید کشتار مردم و اعدام‌ها را متوقف کند. جامعه ایران در کنار فشار جنگ، به‌طور مداوم با اعدام و قتل‌های حکومتی مواجه است؛ وضعیتی که فشار روانی و اجتماعی سنگینی بر جامعه تحمیل کرده و آن را بیش از پیش به سوی فرسودگی و فروپاشی روانی سوق می‌دهد.

اما توقف خشونت به‌تنهایی کافی نیست. جمهوری اسلامی باید کاری را انجام دهد که در ۴۷ سال گذشته از انجام آن سر باز زده است؛ حفاظت از محیط‌زیست را به یک اولویت واقعی

تنها یک زمین داریم. آن را با زباله آلوده نکنیم

پیمان دفاعی مکه، بین عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه؛ و واکنش جمهوری اسلامی ایران



با توجه به سرنوشت پیمان‌های پیشین کشورهای عرب خاورمیانه، آیا می‌توان برای پیمان دفاعی سه‌جانبه میان عربستان، ترکیه و پاکستان اعتبار عملی قائل شد؟ آیا این پیمان وضعیت امنیتی خاورمیانه را وارد مرحله تازه‌ای خواهد کرد؟ نگرانده بر این باور است که این توافق نیز ممکن است، همچون شماری از پیمان‌های پیشین، بیش از آنکه جنبه عملیاتی داشته باشد، نمادین باقی بماند.

همکاری دفاعی عربستان سعودی و پاکستان سابقه‌ای طولانی دارد. هم‌اکنون نیز شماری از نظامیان پاکستانی در عربستان سعودی مستقرند و احتمال داده می‌شود که در چارچوب مأموریت‌های آموزشی، مشورتی یا حمایتی مرتبط با درگیری عربستان و حوثی‌های یمن فعالیت داشته باشند. لذا نباید برای پیمان جدید بیش از گذشته وزن قائل شد؛ زیرا حضور ترکیه، که خود عضو پیمان ائتلاف شمالی (ناتو) است، پرسش‌هایی را درباره ارزش عملی و حقوقی آن پدید می‌آورد. ماده ۵ پیمان ناتو مقرر می‌دارد که حمله مسلحانه به یک عضو، حمله به همه اعضا تلقی می‌شود. بند ۵ دفاع جمعی پیمان مکه نیز ظاهراً مضمونی مشابه دارد: حمله به عربستان سعودی، ترکیه یا پاکستان، حمله به هر سه کشور تلقی خواهد شد.

همپوشانی این دو تعهد، مبنای

رویدادهای دیپلماتیک و نظامی سال‌های اخیر خاورمیانه یاد کرده‌اند.

رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه؛ شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان؛ و ژنرال عاصم منیر، فرمانده ارتش پاکستان، برای دیداری راهبردی با محمد بن سلمان، ولیعهد و حاکم بالفعل عربستان سعودی، وارد این کشور شدند. این پیمان در شهر مکه و در مجاورت مسجدالحرام به امضا رسید. این در حالی است که بلافاصله تهران به این پیمان واکنش نشان داد.

در مقاله‌ای که خبرگزاری ایرنا منتشر کرد، آمده است که خاورمیانه تاکنون شاهد شکل‌گیری ائتلاف‌ها و ترتیبات امنیتی گوناگونی بوده است؛ اما تجربه منطقه نشان می‌دهد ائتلاف‌های محدود و رقابت‌های امنیتی نه تنها به تأمین پایدار امنیت منجر نشده‌اند، بلکه در مواردی چرخه ناامنی و ائتلاف‌سازی را تشدید کرده‌اند. این روند، ضرورت حرکت به سوی سازوکاری برای امنیت جمعی با مشارکت همه کشورهای منطقه را بیش از پیش برجسته می‌کند (۲).

عملیاتی شدن پیمان مکه را با ابهام روبه‌رو می‌کند. برای مثال، اگر ایران و عربستان سعودی وارد جنگ شوند، آیا ترکیه علیه ایران وارد عمل خواهد شد؟ در آن صورت، آیا کشورهای عضو ناتو نیز در کنار عربستان سعودی و پاکستان در برابر ایران قرار خواهند گرفت؟ بعید بنظر می‌رسد. هرچند تعهد دفاع جمعی در پیمان مکه از نظر ظاهری به ماده ۵ ناتو شباهت دارد، جزئیات نحوه واکنش نظامی، سطح تعهدات و سازوکار عملی تصمیم‌گیری آن هنوز به‌طور کامل منتشر نشده است.

شکل‌گیری پیمان و اهمیت سیاسی آن

سفر هم‌زمان و بی‌سابقه رهبران سیاسی و نظامی ترکیه و پاکستان به عربستان سعودی و امضای توافقی دفاعی در مکه، در نگاه نخست می‌تواند نشانه‌ای از تحول در معماری امنیتی خاورمیانه تلقی شود (۱). این پیمان روز جمعه، ۷ اوت، در مکه – مقدس‌ترین شهر مسلمانان – به امضا رسید. برخی رسانه‌های بین‌المللی از آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین

مقام‌های کشورهای عضو پیمان مکه اعلام کرده‌اند که این توافق علیه کشور مشخصی نیست، جایگزین سایر اتحادها و توافقات نمی‌شود، بر حق دفاع مشروع استوار است و امکان مشارکت دیگر کشورهای منطقه را نیز فراهم می‌کند. از این منظر، شاید بتوان پیمان مکه را تفاهم‌نامه‌ای دانست که سایر کشورها را به مشارکت در یک چارچوب دفاعی و امنیتی منطقه‌ای دعوت می‌کند؛ بنابراین، از لحاظ نظری، ایران نیز می‌تواند به آن بپیوندد. با این حال، اگر ایران، مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه عضو این پیمان شوند، آیا اهداف و سازوکار آن دگرگون خواهد شد؟

واکنش ایران و ضرورت امنیت جمعی

عباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران، در پیامی در شبکه اجتماعی ایکس خطاب به همسایگان ایران تأکید کرد که زمان آن فرا رسیده است که کشورهای منطقه به خود متکی باشند و برادری واقعی را در پیش گیرند. او با اشاره به آمادگی، توانمندی و اقتدار نیروهای مسلح ایران اظهار داشت که مسلمانان، هنگامی که متحد و یکپارچه باشند، می‌توانند در برابر چالش‌های ناشی از مداخله بیگانگان با قدرت و قاطعیت ایستادگی کنند. با این حال، ائتلاف‌های دوجانبه یا سه‌جانبه، اگر در شرایطی شکل بگیرند که سایر بازیگران منطقه‌ای خود را کنار گذاشته‌شده یا هدف آن‌ها بدانند، می‌توانند معضل امنیتی و رقابت ائتلافی را تشدید کنند.

پژوهشی از دانشگاه کمبریج درباره دلایل تداوم تنش‌ها در غرب آسیا نیز به این چرخه پرداخته است. بر اساس این پژوهش، منطقه خلیج فارس طی ۴۵ سال گذشته با چالش‌های امنیتی متعددی روبه‌رو بوده و کشورهای آن در چرخه‌ای معیوب از ناامنی و مناقشه گرفتار شده‌اند. اقداماتی که هر کشور برای حفظ امنیت خود انجام داده، گاه شکاف‌ها و تنش‌های منطقه‌ای را تشدید کرده و دیگران را به انجام اقدامات امنیتی تازه واداشته است. بازیگران منازعات در طول زمان تغییر کرده‌اند، اما محیط تقابلی همچنان پابرجا مانده است.

خروج از این چرخه به عوامل متعددی نیاز دارد و با موانع فراوانی روبه‌روست. تهران، با وجود آگاهی از چالش‌های دستیابی به امنیت درون‌زا، آن را نیاز مبرم منطقه و تنها راه رسیدن به امنیت پایدار می‌داند. از این دیدگاه، همکاری‌های دوجانبه کشورهای نفی نمی‌شود، اما با توجه به ویژگی‌ها و تجربیات تاریخی منطقه، تکیه صرف بر این همکاری‌ها راهکاری بلندمدت به شمار نمی‌آید. خاورمیانه به قواعد امنیتی مشترک، گفت‌وگوی دائمی، اعتمادسازی و سازوکاری نیاز دارد که همه کشورهای منطقه را، حتی در شرایط اختلاف، در چارچوبی واحد نگه دارد.

آینده پیمان اخیر - یا هر توافق دیگری که اصل مشارکت «همه» کشورهای منطقه در آن رعایت نشده باشد - در دو بازه کوتاه‌مدت و بلندمدت قابل بررسی است. در کوتاه‌مدت، می‌توان انگیزه‌ها و محدودیت‌های عربستان سعودی را برای جلب همراهی یک عضو ناتو و یک قدرت هسته‌ای درک کرد. هر یک از سه کشور نیز به‌نوعی به همکاری دو کشور دیگر نیازمند است. با این حال، در بلندمدت نمی‌توان اطمینان داشت که این هم‌پیمانی بتواند بازدارندگی امنیتی، دستاوردهای سیاسی و منافع اقتصادی مورد انتظار را به همراه آورد.

زمینه منطقه‌ای و تنگه هرمز

زمان‌بندی امضای این معاهده دفاعی اهمیت ویژه‌ای دارد. خاورمیانه از روز ۲۸ فوریه، در پی آغاز جنگ گسترده میان ایران از یک سو و آمریکا و اسرائیل از سوی دیگر، وارد دوره‌ای از خلا امنیتی و بی‌ثباتی بی‌سابقه شده است. یکی از مهم‌ترین ابعاد بحران، اختلاف بر سر کنترل ورودی خلیج فارس و چگونگی تأمین عبور و مرور ایمن کشتی‌ها است.

اگرچه ایران و عمان در روزهای اخیر بر سر مختصات اجرایی یک مسیر کشتیرانی جدید در این آبراه به نوعی تفاهم رسیده‌اند، اما هنوز ابهامات و چالش‌های حل‌نشده‌ای درباره نحوه اجرا، تحریم‌ها، پوشش بیمه‌ای کشتی‌ها و تضمین‌های واقعی، و امنیت رفت‌وآمد باقی مانده است.

در همین زمینه، محمدباقر ذوالقدر، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، روز شنبه ۸ اوت در پیامی درباره

آخرین وضعیت کشور و منطقه اعلام کرد تا زمانی که آمریکا رفتار خود را اصلاح نکند، تنگه هرمز باز نخواهد شد. او خواستار پایان جنگ و عملیات نظامی علیه ایران و متحدانش در لبنان، فلسطین، یمن و عراق، رفع محاصره دریایی، خروج نیروهای نظامی دریایی و هوایی از پیرامون ایران، پرداخت خسارت جنگ‌ها، لغو تحریم‌ها و آزادسازی دارایی‌های مسدودشده ایران شد.

توانمندی‌های سه کشور عضو

ائتلاف سه قدرت پیمان مکه، با توانمندی‌های متفاوت و مکمل در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند:

عربستان سعودی، یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت جهان، قدرت اصلی اقتصادی پیمان و برخوردار از بودجه کلان برای خریدهای نظامی است.

ترکیه دومین ارتش بزرگ ناتو را در اختیار دارد و از تجربه نظامی گسترده و صنایع دفاعی بومی متکی بر فناوری‌های پیشرفته برخوردار است. بر اساس رتبه‌بندی نشریه «دیفنس نیوز» در سال ۲۰۲۵، پنج شرکت ترکیه‌ای در فهرست یکصد شرکت بزرگ صنایع دفاعی جهان قرار داشتند. جایگاه صادراتی پهپادها، موشک‌ها و سامانه‌های جنگ الکترونیک ترکیه نیز در سال ۲۰۲۳، با امضای بزرگ‌ترین قرارداد صادرات دفاعی آنکارا برای فروش پهپاد به عربستان سعودی، بیش از پیش تثبیت شد.

پاکستان تنها کشور مسلمان دارای سلاح هسته‌ای است و ارتشی قدرتمند، باسابقه و آموزش‌دیده دارد. اسلام‌آباد سابقه چند دهه همکاری نظامی با ریاض دارد و سال‌ها در آموزش و ارائه کمک‌های فنی به نیروهای مسلح سعودی نقش ایفا کرده است.

معاهده دفاعی پیشین میان عربستان سعودی و پاکستان نیز بر این اصل استوار بود که «حمله به یکی از آن‌ها، حمله به دیگری تلقی می‌شود.» با وجود این، اسلام‌آباد در جنگ اخیر کوشید از ورود مستقیم به منازعه خودداری کند و نقش میانجی میان تهران و واشنگتن را بر عهده گیرد.

بر اساس بیانیه وزارت امور خارجه پاکستان، توافق جدید با هدف تقویت «بازدارندگی جمعی» در برابر هرگونه اقدام تهاجمی امضا شده است. در این بیانیه که روز جمعه منتشر شد، آمده است که هر حمله مسلحانه به یکی از سه کشور، حمله به همه آنها تلقی خواهد شد. وزارت امور خارجه پاکستان همچنین اعلام کرد که این توافق بر روابط تاریخی سه کشور، پیوندهای «برادری و همبستگی اسلامی»، منافع راهبردی مشترک و همکاری‌های دفاعی دیرینه استوار است.

ابهام‌های عملیاتی پیمان

با این همه، پیمان دفاعی مشخص نکرده است که حمله به هر یک از کشورهای عضو چگونه ارزیابی خواهد شد. به بیان دیگر، چه میزان خسارت به زیرساخت‌ها یا چه شمار تلفات انسانی می‌تواند متحدان را وارد درگیری کند؟ اگر حملات پهبادی یا موشکی به تأسیسات حساس اقتصادی و زیرساخت‌های حیاتی، مانند مراکز نفتی، فرودگاه‌ها، بنادر و مراکز انرژی، آسیب جدی وارد کند، آیا واکنش مشترک شدیدتری در پی خواهد داشت؟

چند سناریو را می‌توان در نظر گرفت. اگر نیروهای حشدالشعبی حمله‌ای محدود به منافع عربستان سعودی انجام دهند و واکنش عربستان و آمریکا به این نیروها به تلفات انسانی منجر شود، آیا این رویداد عبور از خط قرمز ریاض تلقی خواهد شد؟ یا تنها حملات گسترده و تکرارشونده، همراه با تلفات انسانی یا اختلال جدی در

صادرات نفت، پیمان دفاعی مکه را فعال خواهد کرد؟ در چنین شرایطی، آیا ریاض خواستار ورود مستقیم متحدانش خواهد شد؟ از این منظر، پیمان دفاعی مکه هنوز با ابهام‌های فراوانی روبه‌روست.

امکان گسترش پیمان

امکان الحاق دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌تواند ابعاد و پیامدهای راهبردی تازه‌ای به پیمان سه‌جانبه مکه بیخشد و آن را از توافقی محدود به شالوده نوعی ناتوی منطقه‌ای یا بلوکی امنیتی و فراگیر تبدیل کند. به گفته برخی کارشناسان، تضعیف اعتماد دولت‌های خلیج فارس به چتر حمایتی سنتی ایالات متحده و افزایش بحران‌ها در آبراه‌های حیاتی، از جمله تنگه هرمز، این کشورها را به تنوع‌بخشیدن به شرکای امنیتی و تقویت بازدارندگی خود سوق داده است. با توجه به حملات اخیر ایران به زیرساخت‌های کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، از نظر سیاسی احتمال پیوستن برخی از این کشورها را نمی‌توان نادیده گرفت.

با وجود این پیش‌بینی‌ها، رویکرد کشورهای شورای همکاری یکسان نخواهد بود. امارات متحده عربی و بحرین از نظر سیاسی و امنیتی به عربستان سعودی نزدیک‌ترند. کویت احتمالاً همکاری دفاعی را ترجیح می‌دهد، اما ممکن است از پذیرش تعهدات تهاجمی پرهیز کند. قطر و عمان نیز به دلیل سیاست‌های متوازن‌تر منطقه‌ای، با احتیاط بیشتری برخورد خواهند کرد. اگر چند کشور عربی دیگر به ساختار پیمان دفاعی

مکه بپیوندند، ممکن است به‌تدریج چارچوب امنیتی تازه‌ای در منطقه شکل گیرد که ترکیه و پاکستان نیز در آن نقش داشته باشند.

نتیجه‌گیری

پیمان دفاعی سه‌جانبه مکه، در گام نخست، می‌تواند ابزاری برای ایجاد چتر بازدارندگی، گسترش همکاری‌های پدافندی و فناوری و افزایش هزینه اقدامات نیابتی علیه عربستان سعودی باشد. با این حال، اگر حملات از مبدأ عراق یا یمن به‌طور مستمر تأسیسات حیاتی و شریان‌های اقتصادی عربستان را هدف قرار دهد، تصمیم ریاض برای عبور از مرحله پدافندی و هدف‌گرفتن منشأ حملات، میزان واقعی تعهد ترکیه و پاکستان را آشکار خواهد کرد.

چنین وضعیتی آزمونی تعیین‌کننده خواهد بود: آیا پیمان مکه ائتلافی نظامی و عملیاتی، با قابلیت اقدام مستقیم، است یا صرفاً چارچوبی پیشرفته برای موازنه دیپلماتیک و بازدارندگی سیاسی؟ پاسخ این پرسش را نه متن بیانیه‌ها، بلکه رفتار سه کشور در نخستین بحران جدی مشخص خواهد کرد.

ناخدا محمد فارسی

۱۰ اوت ۲۰۲۶

1 - <https://www.dw.com/fa-ir/a-78286851>

2 - <https://www.irna.ir/news/86230406/>

توماس ایزیدور نوئل سانکارا مردی که چگوارای آفریقا لقب گرفت .

در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۷، چهار سال و اندکی پس از رسیدن به قدرت، افراد مس.لح وارد محل جلسه او شدند.

سانکارا، ۳۷ساله، کشته شد. سیزده نفر دیگر نیز همراه او جان باختند و کو.دتایی که بلیز کومپائوره، متحد و دوست سابقش، در آن نقش داشت، قدرت را تغییر داد. کومپائوره سپس نزدیک به سه دهه در رأس کشور ماند.

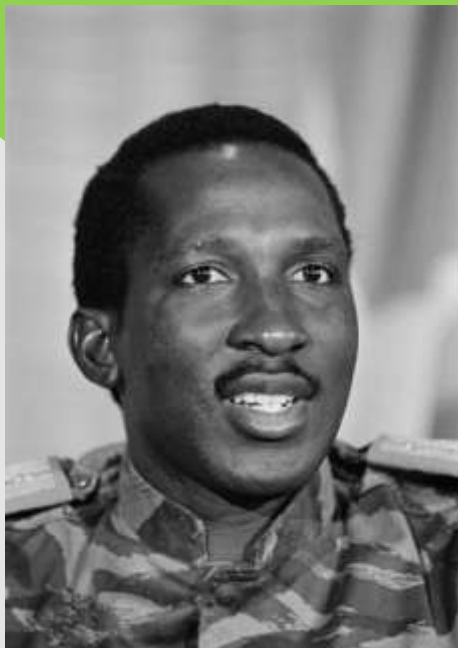
سانکارا در زمان حیاتش برای بسیاری از آفریقایی‌ها نماد استقلال، جوانی انقلابی و ایستادگی سیاسی شد و بعدها به‌طور گسترده با عنوان «چگوارای آفریقا» شناخته شد؛ مقایسه‌ای که از شباهت میان تصویر انقلابی، نظامی و ضدسل.طه او با چه‌گوارا سرچشمه گرفت.

اما میراث واقعی او یک پرسش سخت‌تر است:

آیا یک رهبر می‌تواند بدون وابستگی خارجی، با فساد داخلی و ساختارهای قدیمی بجنگد و هم‌زمان قدرت را حفظ کند؟

سانکارا پاسخ خود را با زندگی‌اش داد؛ اما تاریخ هنوز درباره بهای آن پاسخ قضاوت می‌کند.

اگر جای سانکارا بودی، میان «قدرت» و «اصول» کدام را انتخاب می‌کردی؟



و تا ژانویه ۱۹۸۶ بیش از ۷۴۶۰ پایگاه بهداشت روستایی ایجاد شده بود. هزینه عمومی آموزش نیز بین ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ حدود ۴۲ درصد افزایش یافت. اما قدرت او فقط در اصلاحات داخلی نبود.

سانکارا سبک زندگی اشرافی مقام‌ها را زیر سؤال برد. تشریفات دولتی را کاهش داد و خود را از امتیازهای معمول رهبران سیاسی دور نگه داشت. در سیاست خارجی نیز بر تولید داخلی، استقلال اقتصادی و کاهش وابستگی به وام‌های خارجی تأکید می‌کرد.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۷، در نشست سازمان وحدت آفریقا، درباره بدهی خارجی آفریقا با لحنی کم‌سابقه گفت:

«اگر بدهی را نپردازیم، وام‌دهندگان نمی‌میرند؛ اما اگر بپردازیم، ما می‌میریم.»

و هشدار داد که بدهی می‌تواند به ابزار س.ل.طه دوباره بر آفریقا تبدیل شود.

در میدان نظامی نیز بی‌تجربه نبود. در دسامبر ۱۹۸۵، بورکینافاسو در جنگ کوتاه پنج‌روزه «نوار آگاچر» با مالی درگیر شد؛ جنگی که از ۲۵ تا ۳۰ دسامبر ادامه یافت و سرانجام با آت.ش.س پایان گرفت.

اما بزرگ‌ترین نبرد سانکارا در نهایت از مرزهای کشورش نگذشت؛ درون قدرت بود.

مردی که فقط چهار سال رئیس‌جمهور بود؛ اما نامش هنوز در آفریقا مثل صدای یک ش.لیک شنیده می‌شود.

۲۱ دسامبر ۱۹۴۹، در سرزمین «ولتای علیا»؛ پسری به نام توماس ایزیدور نوئل سانکارا به دنیا آمد. پدرش ژاندارم بود و خانواده‌اش زندگی اشرافی نداشتند. سانکارا دوران کودکی را در گائوآ گذراند و در بویو دیولاسو به مدرسه رفت؛ دانش‌آموزی جدی که در ریاضیات و زبان فرانسوی استعداد نشان می‌داد. در ۱۷سالگی وارد دانشکده نظامی کادیوگو شد و یک سال بعد، مسیر زندگی‌اش به ارتش گره خورد.

اما ارتش برای او فقط محل یادگیری جنگ نبود؛ مدرسه قدرت بود.

در سال ۱۹۷۱ برای آموزش اف.سری به ماداگاسکار رفت. آنجا با شور.ر.ش‌های مردمی سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ روبه‌رو شد و هم‌زمان تاریخ، سیاست و راهبرد نظامی را مطالعه کرد. در ۱۹۷۲ به کشورش برگشت و به نیروهای چتربار پیوست. در ۱۹۷۴ در در.گیری مرزی با مالی چنگید؛ تجربه‌ای که بعدها در نگاه نظامی و سیاسی‌اش اثر گذاشت.

سانکارا اما فقط یک نظامی نبود.

او به تدریج به این نتیجه رسید که کشورش، با وجود استقلال رسمی، هنوز از نظر اقتصادی و سیاسی به ساختارهای دوران استعمار وابسته است. همین نگاه، او را از یک اف.سر جوان به یک انقلابی تبدیل کرد.

در ۱۹۸۳، در ۳۳سالگی، پس از یک کو.دتای نظامی به قدرت رسید. کشور هنوز «ولتای علیا» نام داشت؛ اما سانکارا یک سال بعد نام آن را به «بورکینافاسو» تغییر داد؛ یعنی «سرزمین انسان‌های درستکار.»

بعد، انقلابش را از شعار به عمل تبدیل کرد.

او زمین‌های کشاورزی را از ساختارهای سنتی قدرت گرفت و به دهقانان واگذار کرد، آموزش و بهداشت را گسترش داد، کارزارهای گسترده واکسیناسیون و سوادآموزی راه انداخت، برای زنان نقش سیاسی و اجتماعی بیشتری ایجاد کرد و با ختنه زنان و ازدواج اجباری مقابله کرد. در نخستین سال‌های انق.لاب، حدود دو میلیون کودک واکسینه شدند

سه روایت از عیش بر بادرفته مشروطه



به مناسبت یکصد و
بیستمین سالروز امضای
فرمان مشروطیت

استاد حبیب اله مستوفی از
چهره های پژوهشگر و صاحب
نظر حوزه تاریخ، فرهنگ و
فولکلور در منطقه هورامان در
تازه ترین مطلب خود به مناسبت
فرارسیدن روز مشروطه به این
رویداد مهم تاریخ معاصر پرداخته
است .

درین نوبتگه صورت پرستی / ز ند هر
کس به نوبت کوس هستی
حقیقت را به هر دوری ظهوریست / ز
اسمی بر جهان افتاده نوریست
(جامی)

با طلوع خورشید چهاردهمین روز
مردادماه سال 1401ه.خ، امضایی
تاریخی صدوشانزده ساله می شود،
که امضا کننده (مظفرالدین شاه
قاجار) تنها 5 روز پس از آن مجال
زندگی یافت. اما آیا این امضا آغاز و
انجام مشروطه در بلندای تاریخ ایران
است؟ او رفت و مشروطیت با تمام
فراز و فرود هایش، پرچم بر افراشت،
پرچمی گاهی در اهتزاز، زمانی نیم
افراشته و هنگامی در سراشیب
سُرنگونی.
آنچه دشوار یاب نیست این است که
مشروطیت در قامت نهضتی موفق و
یا انقلابی ناکام، راوی تلاش و
تکاپوهای جمعی از طلایه داران فکری
و فرهنگی است که همراه ضعف،
قوت، افراط، تفریط، اشتباه و ابتکار،
خواستهای برحق را چون؛ محدود
کردن قدرت، پاسخ گو نمودن
زامداران، تحقق مردم سالاری، رفاه،
پیشرفت، قانون، امنیت، اصلاح و نفی
سلطه خارجی دنبال می کردند. در
پای این پرچم، چه وطن پرستان و
آزادی خواهان غیرتمندی که در آرزوی
وصال آزادی جان باختند و خون خود را
نثار خاک پای نهال قانون و دموکراسی
نمودند تا شاید آیندگان در فضای

عدالت تنفس کنند.

نامشان زمزمه نیمه شب مستان باد /
تا نگویند که از یاد فراموشان اند
(شفیعی کدکنی)

بانگ پُر آوازه طبل قانون

صد و شانزده سال پیش از این و در
گرماگرم مشروطه، بر منار و منبر و در
کتاب و دفتر، تنها کلمه ای که طنین
انداز بود «قانون» بود. همه از قانون
می گفتند؛ سید جمال الدین
اصفهانی (پدر محمد علی جمالزاده،
از واعظان سرشناس مشروطه خواه)
منبر می رفت و می گفت: «اینها
الناس، هیچ چیز مملکت شما را آباد
نمی کند مگر متابعت قانون. مگر
ملاحظه قانون. مگر حفظ قانون. مگر
احترام قانون. مگر اجرای قانون و باز
هم قانون و ایضاً قانون... معنی
معصیت یعنی خلاف قانون. عمل کردن
به دین یعنی قانون. مذهب یعنی
قانون. آقا جانم قانون. قانون...
(کاتوزیان، محمدعلی همایون، تضاد
دولت و ملت)

نام روزنامه انتقادی میرزا ملکم خان
قانون بود. میرزا یوسف مستشار
الدوله نام کتاب خود را یک کلمه یعنی
قانون نهاده بود (که بعدها آن را آنقدر
بر سرش زدند که نابینا از دنیا رفت) و
کسانی دیگر چون طالبوف، میرزا
آقاخان کرمانی و میرزا حسین
سپهسالار همگی از رنج بی قانونی
می نالیدند. دکترباستانی پاریزی در
کتاب زیر این هفت آسمان، مشاهدات
شاهزاده ظل السلطان را پس از دیدار

از پاریس چنین نقل می کند «با
وجودی که می گویند آزادی است. و
جمهوری است و هرکه هرکه است،
چنین نیست ... در این مملکت یک نفر
آدم خواه شاه، خواه گدا، خواه متمدن،
خواه آقا، خواه نوکر، هر کسی کتاب
قانون را گویا در بغل دارد و در نظر دارد
و می داند گریبانش از چنگ قانون
خلاص نیست.»

فرایند معکوس

اما سیر حوادث، ناکامی های بسیاری
را رقم زد. تفاوت و تعدد دیدگاه و نبود
مدارا، طرح دوگانه مشروعه و
مشروطه، ناتوانی مشروطه خواهان
در تأمین دولت مدرن، روسوفیل (روس
دوست) و انگلوفیل (انگلیس دوست)
شدن دولتیان، به توپ بستن مجلس،
اعدام جمعی از آزادی خواهان در باغ
شاه، تند روی های پس از فتح تهران
و سر انجام قحطی و شیوع آنفلوآنزای
اسپانیایی سال (1296ه.ش) چون
تابلوهایی زشت و مأیوس کننده در
مقابل مردم قبلاً کنشگر و مشارکت
جو قرار گرفت و سیاست گرایی را
بسیار سریع به سیاست گریزی تبدیل
کرد.

مرحوم دهخدا پس از توپ باران مجلس و رفتن به استانبول در نامه ای به عبدالرحیم طالبوف (از خوش نامان آن دوره که نمایندگی دوره اول مجلس را قبول نکرد، زیرا احساس می کرد رویدادها به سمت و سوی دیگری می رود)، برای چاپ دوباره روزنامه صوراسرافیل درخواست همکاری می کند. جواب طالبوف به نقل از کتاب «از صبا تا نیما» یحیی آریانپور، بسیار گویاست. «امیدوارم که بزودی تمام پرندهگان وطن، باز به ایران برگردند. و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار نکنند. عجیب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می کنند، ولی هیچ کس به عقیده دیگری واقعی نمی گذارد. سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید، متهم و واجب القتل نامیده می شود، و این نام را کسی می دهد که در هفت آسیا یک مثقال نان ندارد. یعنی نه روح دارد نه علم، نه تجربه... من ایران را پنجاه سال است می شناسم. هفتاد و یکم عمرم تمام شده، کدام دیوانه در دنیای بی بنا عمارت می سازد؟ کدام دیوانه بی تهیه مصالح بنا را دعوت به کار می کند؟»

بدیهی است واکاوی خوب و بد، زشت و زیبا، کامروایی و ناکامی مشروطه، چونان نقطه عطفی در تاریخ این بوم و بر نه موضوع این نوشته است و نه در گنجای بضاعت اندک نگارنده می گنجد.

دیداری کوتاه با سه شاعر دوران مشروطه از خطه تبریز، مشهد و پاوه؛

در لابلای یادداشت های پراکنده ام ابیاتی را از سه تن از نامبرداران آن دوره یافتم، که به باور من بیانگر حس و پیام مشترکی است. دو نفر از این بزرگان برای همه، نام آشنا ترند و یکی دیگر شاید به حکم و جبر جاری جغرافیا، گمنام. فخر الشعرا ایرج میرزا (1252-1304 ه.خ) زاده تبریز و ساکن و درگذشته در تهران. ملک الشعرا محمد تقی بهار (1265-1330 ه.خ) متولد مشهد، ساکن و درگذشته در تهران و سلطان الشعرا میرزا احمد عیشی پاوه ای (1253-1288 ه.ش)، زاده پاوه و ساکن و در گذشته در سنندج.

هر سه شاعر در هنگام جوانی، هنگام مشروطه را تجربه کرده، زیر و بم هایش را لمس کردند و بهره مند از ذوق هنری، تصور و تصویر خود را ارائه داده اند. شوربختانه هیچ یک عمر

بلندی را نصیب نبردند؛ بهار 65 سال زیست. ایرج میرزا، در 52 سالگی در گذشت و عیشی تنها 35 بهار را تجربه کرد، که اگر چنین نبود، فرصت پرده برداری بیشتر و نگاه از زوایای دیگر را نیز می یافتند.

قانون در قاپ عینک های ته استکانی ایرج میرزا

ایرج میرزا، از سویی با دیدن و آزمودن سرد و گرم های پُر هیاهو و مخالفت منافع محوران با قانون، و از سوی دیگر وضعیت نا به سامان معیشت مردم، قانون را به گونه ای دیگر تعریف می کند و می گوید؛ قانون یعنی نان یا همان معاش (چیزی که کمیاب است) و سپس به تعبیری ظریف، نان را بالاتر از قانون می نشاند و می گوید جاذبه و علاقه مردم عادی کوچه و بازار به قانون تنها به امید حل بحران معیشت است.

تهی دستان گرفتار معاشند / برای شام شب اندر تلاشند
از آن گویند گاهی لفظ قانون / که حرف آخر قانون بود نون

سپس بر اساس یاسا و صراحت لهجه ویژه اش به آنچه در پیرامونش جاری است حمله می کند. گویی از دوگانگی، ربا، چالوسی و نان به نرخ روز خوردن خسته است لذا از مفاهیمی چون قانون، عدالت و سیاست، بیزاری می جوید و بی پرده آنچه را که به نام عدالت در جامعه جاری است، شتر می نامد.

مکن اصلا سخن از نظم و یاسا / ز شتر معدلت خواهی بیاسا
سیاست پیشه مردم، حيله سازند / نه مانند من و تو پاک بازند
به هر تغییر شکلی مستعدند / گهی مشروطه گاهی مستبدند
تماما حقه باز و شارلاتانند / به هر جا، هر چه پاش افتاد، آند

گزارش بهار

محمد تقی بهار ابتدا مشروطه را نوعی نوآوری فکری، ادبی و اجتماعی می داند و آشکارا به آن امیدوار است، از پس مشروطه، نو شد فکرها / سیکه های تازه آوردیم ما
اما پس از فرو نشستن احساسات و سیر حوادث در مسیری بر خلاف آنچه وعده داده شده بود، سکوت نمی کند و در انتقادی از خود و سایر بازیگران، افراط گرایی های جناحی، بازی های حزبی و تعصب های کور سلطه جو و منفعت محور را مورد حمله قرار می دهد؛

هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو / یا چه کردیم بهم، جان برادر من و تو؟
مستبد گشتم و تو باز مساوات شدی / یا که من صاحب ثروت شده، تو لات ششیدی
اعتدالی شده مخلص، تو دموکرات شدی / الغرض من چو تو لات و تو چو من، مات ششیدی
باز هم بر سر جنگیم، امان از من و تو / من و تو هردو جقنگیم، امان از من و تو

بهار نبود اتحاد و عدم پذیرش یکدیگر را نوعی خیانت به اهداف اولیه انقلاب مشروطه می داند و نتیجه وقایع جاری در جامعه را چیزی جز تخریب وطن و عقب ماندگی کشور نمی داند که در صورت ادامه موجب مشکلات خطرناک و غیر قابل پیش بینی می شود؛

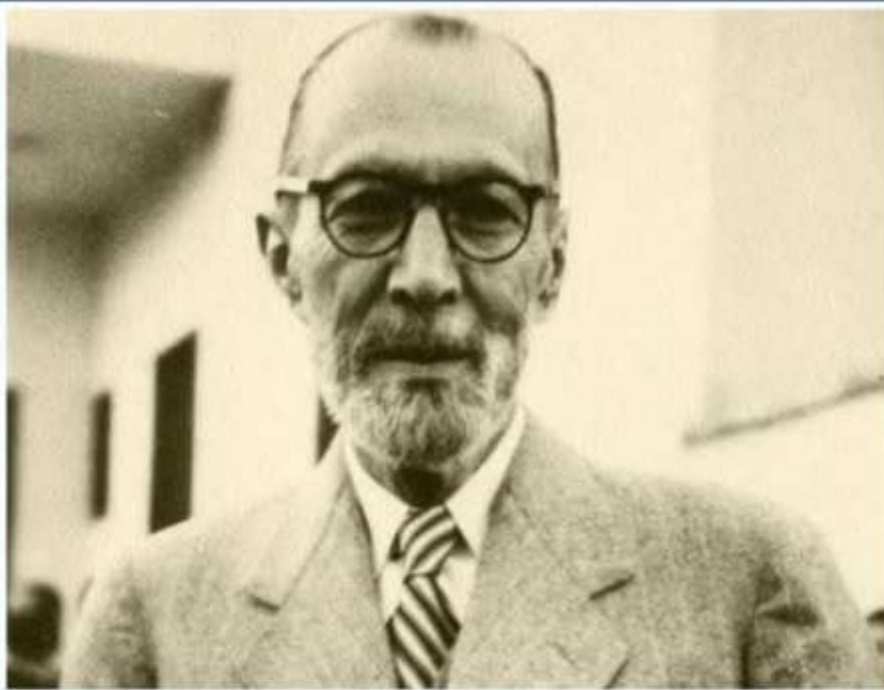
هرچه تو نقش زدی، بنده زدم وارویش / هرچه مقصود تو شد، بنده دویدم رویش
تو رخ مام وطن گندی و من گیسویش / چشم او به نشده، گشت خراب ابرویش
حالت ما و تو امروز چنین است، بهار / روح مشروطه ز ما و تو غمین است، بهار
ای بسا فتنه که ما را به کمین است، بهار / روش و سیرت و کردار گر این است، بهار

گلایه های عیشی

عیشی زادگاهش، پاه را به قصدِ سنندج، در ۲۲ سالگی و در همان سالی ترک کرد که گلوله‌های تپانچه روسی میرزا رضای کرمانی، ملقب به «شاه‌شکار» سینه ناصرالدين شاه قاجار را شکافت و به سلطنت پنجاه ساله‌اش پایان داد. اهمیت و بازتاب وقایع آن سال‌ها، سنندج را که توسط نمایندگان قاجار اداره می‌شد تحت تأثیر قرار داده بود. افتتاح مجلس شورای ملی توسط مظفرالدین شاه، آمدن محمد علی شاه، مخالفت با مشروطه توسط هواداران شیخ فضل الله نوری، به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف روسی، فتح تهران در تیر ماه ۱۲۸۸ ه.ش، خلع محمدعلی شاه و انتصاب احمد شاه قاجار نیز در سال‌های پایانی عمر عیشی اتفاق افتاد.

عیشی در ترجیع بندی با بندِ ترجیع؛ معاشق دیداریم، از هردو جهان آزاد/ نی طالب مشروطه نه مایل استبداد سعی می‌کند، ضمن طرح ادعاهای مشروطه طلبان و مخالفانشان به خُلف وعده های آنان اشاره کند و از هردو بیزاری جوید. نکته جالب اشاره عیشی به استدلال طرفداران استبداد در این مورد است که حکم خدا را جز با قوه قهریه نمی‌توان در جامعه جاری ساخت.

جمعی که قوی گشتند از دولت مشروطه / گویند بیفزائیم بر قوت مشروطه گویند نهد نعمت رو را به فراوانی / ما جمله غنی گردیم از نعمت مشروطه جمع آمده موجی چند از لشکر استبداد / گویند که چون افتاد تاج از سبزه استبداد هر طایفه‌ای باغی، هر فرقه بود باغی / هر ایل شود طاغی بی سرور اسب استبداد گوی حکم خدا جاری گردد به جهان، آری / گوی خصم کند یاری بی خنجر استبداد ما عاشق دیداریم از هردو جهان آزاد / نی طالب مشروطه نه مایل استبداد در ادامه عیشی به دورنگی‌ها، عمل نکردن وعده‌ها و سیاسی کاری‌های



سخنان ملک الشعراء بهار در مجلس

«ما انقلاب نکردیم که استبدادی را براندازیم و استبداد

دیگری به جای آن بنشانیم. مقصود ملت ایران،

حکومت قانون بود، نه حکومت اشخاص.» ۷ آبان ۱۳۰۴

و به جای نتیجه گیری؛

کلامی از «ا.ه.سایه» اگر چه بیست و یک سال پس از مشروطه چشم بر جهان گشود، اما پیام و پی آمدهای آن را در نگاهش می‌توان دید؛ ای آتش افسرده ی افروختنی / ای گنج هذر گشته ی اندوختنی ما عشق و وفا را ز تو آموخته ایم/ ای زندگی و مرگ تو آموختنی آن عشق که دیده گریه آموخت ازو/ دل در غم او نشست و جان سوخت ازو امروز نگاه کن که جان و دل من/ جز یادی و حسرتی چه اندوخت ازو؟

جاری اشاره می‌کند و با تکرار بیت گردان خود نظرش را به صراحت اعلام می‌کند؛ در انجمن ملی سوگند نخوردستم / در بارگه شاهی، نی مهر به قرآنم نی عهد شکن باشم، سوگند دروغم نه / نی خُلف کنم وعده، نی ناقض پیمانم من هیچ نخواندستم، قانون تمدن را / چون علم سیاسی را من هیچ نمی دانم نی معتمد دولت، نی مؤتمن ملت / نومید هم از اینم، محروم هم از آنم ما عاشق دیداریم از هردو جهان آزاد / نی طالب مشروطه نه مایل استبداد

صد و بیستمین سالروز انقلاب مشروطیت
گرمی باد

جستجوی نان خشک در حوالی میرداماد

یادداشتی از تهران

گفته بود می‌خواهد زیرساخت‌ها را نابود کند. از جمله نیروگاه‌های برق را بزند، یعنی بمباران کند. پیش از شروع جنگ گفته بودند ملزوماتی را تهیه کنیم و بگذاریم خانه. همه را تهیه کرده بودم. در خانه‌ی مادرم بودم. روزی که شیش بنا بود نیروگاه‌ها بمباران شوند، حوالی دو بعدازظهر دوست‌دخترم که به شهر خودشان و پیش خانواده برگشته بود از من پرسید نان خشک گرفتید؟ و من یادم افتاد از اجاق گاز کوچک کمپی تا چراغ قوه و بسته‌های آب معدنی، کنسرو لوبیا ... را گرفته بودم ولی نان خشک یادم رفته بود. نان خشک در منطقه‌ی ما، حوالی میرداماد-میدان نجم‌آبادی-خیابان شمس تبریزی، دیگر گیر نمی‌آمد. و تهیه‌ی نان خشک به مأموریتی یک‌روزه تبدیل شد.

جستجو از سوپرمارکت‌های اطراف خانه شروع شد تا در نهایت رفتم سمت بازار میوه و تره‌بار قلعه که داخلش سوپر مارکتی بزرگ با قیمت به‌اصطلاح دولتی هم بود. در مقابل ورودی بازار، به قول خودشان موکب‌هایی ساخته بودند. من درست نمی‌دانستم موکب چیست. اینجا به جایگاه‌های اغلب کوچکی که با داربست فلزی و پارچه‌ی برزنتی و میزهای کوچک می‌سازند، می‌گویند موکب. بلندگوهای بزرگی هم می‌گذارند که مدیحه‌های ایدئولوژیک از آن پخش می‌کنند. در مداحی‌های



و همان اجرای زنده را ضبط و پخش می‌کردند.

از حدود بیست مدیحه‌ای که گوش کردم در ده نوحه کلمات خیر، صهیون یا هر دو تکرار شده بود. همه‌ی مدیحه‌ها به مسائل روز جنگ اشاره می‌کرد و چهره‌های مذهبی-تاریخی تشیع بهانه‌ای برای پل زدن به ماجراهای امروز بودند.

لازم نیست به گذشته‌ی دور برویم، در دوران جنگ هشت ساله با عراق مدیحه-ترانه‌هایی شنیده می‌شد که ایدئولوژیک بودند اما محتوایی متفاوت داشتند: «جاده و اسب مهیاست بیا تا برویم/ کربلا منتظر ماست بیا تا برویم/ ایستاده است به تفسیر قیامت خورشید/ آن سوی واقعه پیداست بیا تا برویم....»

حدود ساعت ۶ رسیدم به میدان نجم‌آبادی و رفتم تا حداقل تعدادی نان سنگک به جای نان خشک بگیرم. در راه فکر می‌کردم ما در ادبیات معاصرمان رمان آخرالزمانی نداریم، شاید هم داریم و من خوانده‌ام. البته همه‌ی دوستانم می‌دانند که من به قصه‌های علمی-تخیلی، فانتزی و آخرالزمانی علاقه دارم، اگر چیز دندان‌گیری بود حتماً از آن‌ها شنیده بودم.

این ایام اهمیت «خیر» خیلی بیشتر از دیگر وقایع تاریخ تشیع و چهره‌های برجسته اسلامی است. خیر قلعه‌ای متعلق به یهودیان بود که درش را امام علی در جنگی (غزوه‌ای) به همین نام، از جا کند. البته نام موشکی هم هست که در این جنگ اخیر بسیار از آن استفاده شده است.

ساعت چهار رسیدم به بازار قلعه که معمولاً ساعت دیری برای رفتن به این بازار است. ازدحام عجیبی بود. مردم مضطرب بودند. فضای میدان تره‌بار که آشفته و کثیف بود، یادم انداخت باید امشب حتماً به حمام بروم. و حتماً صورتم را اصلاح کنم. بعدها فهمیدم تقریباً هر کسی که می‌شناختم آن شب حمام رفته بود. وقتی وارد بازار شدم از بلندگوهای بزرگ داخل موکب ترانه/سرود/مدیحه‌ای پخش می‌شد که در استودیو با موسیقی ضبط شده بود: «دوباره بر سر مرحب نشسته تیغ حیدر/ شده کابوس صهیون صدای موشک خیر» بعد وقتی داشتم دست‌خالی و شکست‌خورده از بازار بیرون می‌آمدم شنیدم مداح دیگری می‌خواند: «گویا خیر تکرار شده/ باز هم مرحبتان خوار شده». «مرحب جنگجوی بزرگ یهودی از قلعه‌ی خیر بود که از امام شکست خورد و کشته شد.

آن موقع نفهمیدم مداح دیگری است، چون در هر دو خیر کلمه‌ی کلیدی بود. تصور کردم که نیم‌ساعت داشتند یک مدیحه را پخش می‌کردند. بعد فهمیدم که دو نوحه‌ی جداست. بعدها از سرکنجکاوای چندین مدیحه‌ی دوران جنگ اخیر را گوش کردم. همه در استودیو ضبط شده بود. تا پیش از این معمولاً مداحی در مجلسی می‌خواند

در این روزها سریال‌ها و فیلم‌های هالیوودی آخرالزمانی خیلی یادم می‌آمد. اتفاقاً دقیقاً در روزهای پیش از جنگ داشتم سریال **فال اوت** را می‌دیدم که داستانش آمریکای بعد از انفجارهایی اتمی بود، و از جمله پیچیدگی‌های پیدا کردن آب و غذای سالم را نشان می‌داد. در روزهای جنگ، اینکه از خانه بیرون نمی‌آمدیم جز برای ضروریات مرا یاد سریال مشهور **واکینگ دد** هم می‌انداخت که انسان‌ها شب‌ها نباید به هیچ‌وجه از خانه می‌آمدند بیرون چون زامبی‌ها مشغول کار بودند. در این سریال زامبی‌ها اکثریت بودند و انسان‌های انسان‌مانده، اقلیت. فکر کردم طراحان سریال تصورشان این بوده که اگر زامبی‌ها را اکثریت بگیرند و انسان‌ها را اقلیت باقی‌مانده، فیلم ترس و تعلیق بیشتری خواهد داشت. ولی من فکر می‌کنم قصه‌ای هولناک‌تر با تعلیقی شدیدتر می‌شد اگر در داستان اکثریتی چند ده میلیونی در خانه‌هاشان بودند و اقلیت چند ده هزار نفری زامبی بودند و شب‌ها مزاحمت ایجاد می‌کردند و مثلاً در همین وضعیت از سیاره‌ای دیگر موشک و سفینه‌های انفجاری به زمین پرتاب می‌شد به نیت کشتن زامبی‌ها ولی معلوم نبود به‌جز زامبی‌ها چه کسان دیگری کشته می‌شوند... به این شکل، دو ژانر علمی‌تخیلی و وحشت تلفیق می‌شد!

فکرش را بکنید نمی‌دانید کدام خانه در اطراف شما زامبی دارد که آدم‌فضایی‌هایی که هیچ درکی از زندگی شما روی زمین ندارند، می‌خواهند آن‌ها را به هر قیمتی از بین ببرند. حالا شما نگرانید نکنند همسایه‌ی بغلی ما هم زامبی است و قرار است به خاطر او ما هم کشته شویم. بعد این وسط زامبی‌های فعال‌شده هم هر شب در خیابان‌ها جولان بدهند... و این البته دیگر داستان تخیلی-ترسناک نیست، واقعیت زندگی امروز ماست.

وقتی رسیدم به سنگگی چند نفری شبیه نیم‌دایره پشت هم، یا در واقع کنار هم، صف کشیده بودند. مرد جوان سی ساله‌ای هم با فاصله از صف نیم‌دایره‌ای ایستاده بود انگار که آخرین نفر باشد و ناامید از نان گرفتن. رفتم سراغش پرسیدم شما آخرین نفر هستید؟ با اشاره‌ی دست گفت: «نه آن مرد سن‌وسال‌دار و آن خانم پیش از من هستند.» آدمم بیرسم چرا پس

آخرین نفر آن هم با این فاصله ایستادید، گفتم چه کاری است. در این وضعیت طرف آمده نان بگیرد و برود، حالا یک متر این طرف یا آن طرف ایستادن چه اهمیتی دارد؟

برخلاف جوان آرام که آخرین نفر نبود و در سکوت با فاصله ایستاده بود صف نیم‌دایره حرارت زیادی داشت. همه داشتند با کنجکاو به زن جوانی گوش می‌کردند که پسری حدوداً ده ساله را از پشت بغل کرده بود. زن در صف جلوی من بود. پسر ده ساله را طوری بغل کرده بود که انگار بچه‌ی بازی‌گوشی است و هر لحظه امکان دارد برود ولی پسرک آرام و بی‌صدا بود و زن جوان - شاید سی و چند ساله - داشت ماجرایی را تعریف می‌کرد: «از جام پریدم ولی خشکم زد. تمام خانه را گرد و خاک گرفته بود. انگار مه شده بود، مه خاکستری-قهوه‌ای. می‌ترسیدیم قدم بردارم بیفتم پایین. لرزه شدید و صدا آن‌قدر مهیب بود که می‌ترسیدیم خانه از همین جا جلوی پای من در اتاق خواب فرو ریخته باشد. صدام در نمی‌آمد حتی می‌ترسیدم برادر کوچکم را صدا کنم [بعد فهمیدم منظورش همین پسری‌چه‌ای است که با خودش آورده نانوائی و این‌طور سفت بغلش کرده] خانه روبه‌رویی ما انگار کسی بود که ما نمی‌دانستیم. آن جا را زده بودند...»

دقیق نفهمیدم خانه‌شان کجا بود. ولی لرزش مهیبی که می‌گفت چهار بار برای ما هم اتفاق افتاد. احتمالاً یکی از این چهار مرتبه بوده. دو بار با فاصله‌ی یک هفته ساختمان مجمع تشخیص مصلحت خیابان نفت را زدند و یک بار دیگر ساختمانی دیگر در همان حوالی را و انفجار مهیب دیگری هم در یکی از کوچه‌های حوالی میدان نجم آبادی بود. زن جوان که بدون روسری و با یک تی‌شرت آستین کوتاه و به قول نسل جدیدی‌ها «وست» (من می‌گویم کاپشن بدون آستین!) بیرون آمده بود، خانه‌اش در انفجار چهارم آسیب دیده بود.

از نیم‌دایره فاصله گرفتم. از مرد جوان دور ایستاده هم فاصله گرفتم و سیگاری روشن کردم. مرد جوان دورایستاده، نزدیکم شد. گفت «طوری سیگار روشن کردید که هوس سیگار کردم. من فکر نمی‌کردم آن‌قدر معطلی داشته باشد، سیگارم را از خانه نیاوردم» و خواست که به او سیگاری بدهم. وقتی جمله‌ی آخر را گفت دست راستش داشت پشت

گردنش را می‌خاراند و از اینکه سیگار از دیگری درخواست می‌کند، شرمی کوچک به صورتش آمد. وقتی یک نخ سیگار معمولی ده هزار تومان شده آدم نمی‌تواند از کسی جز آشنا سیگار طلب کند. سیگار را برایش روشن کردم. گفت: «من خیلی وقت است ماهواره نگاه نمی‌کنم سرم به کار خودم است. اینها (منظورش نیم‌دایره بود) همه‌ش دارند...» مکثی کرد، انگار نمی‌خواست کلمات جنگ و موشک و پهباد و ... را به زبان بیاورد، «حرف می‌زنند از همین چیزها که درگیرش هستیم. دوست ندارم بشنوم، فاصله گرفتم.»

آدم بگویم من هم دوست ندارم بشنوم ولی فضولی امانم را بریده، ولی شوخ‌طبعی در شبی که امکان دارد همه چیز سیاه شود، فضیلتی ایرانی است که من ندارم. حرفی نزدم و فقط با لیخنه و سر تکان دادن سعی کردم بگویم که درک می‌کنم. با هم در سکوت سیگار می‌کشیدیم. یک مرتبه صدای هواپیمایی آمد. زن جوان برادر کوچکش را محکم‌تر در بغل فشار داد و بلند گفت: «یا حسین» و به دیوار سنگگی چسبید. دیوار که نبود حایل شیشه‌ای با خطوط آهنی بلندی بود از کف تا سقف که زن تکیه داد به آن. نیم‌دایره تبدیل به خطی شد و همه چسبیدند به دیوار آن سوی ورودی سنگگی. طوری که کاغذ آچهارى که رویش با خط بدی با ماژیک کلفتی نوشته شده بود پنج نان بیشتر نمی‌دهیم، از دید خارج شد.

مرد هفتاد ساله که نوبت من پس از او بود، گفت «این اف-۲۵ است.» همه ترسیده بودند. برای کسی مهم نبود این هواپیما یا هر «کوفتی» که هست، از چه نوعی‌ست. در خیابان بودیم و اگر حوالی ما موشکی پرتاب می‌شد بسیار خطرناک‌تر بود از وضعیت درخانه‌بودن. مرد اما ول‌کن نبود و به پهنه‌ی اف-۲۵ بودن هواپیما شروع کرد به روایت کردن داستان اف-۱۴ خریدن محمدرضا شاه از آمریکا و من بریده‌بریده چیزهایی می‌شنیدم. در فاصله‌ی چند ثانیه از محمدرضا شاه و ریگان رسید به البرادعی و چند ثانیه نشنیدم چه گفت و بعد رسید به وضعیت امروز و اینکه آمریکا اف-۲۵هایی را که برای خودش می‌سازد، برای کس دیگر نمی‌سازد و تا حالا اف-۲۵ معمولی را هم فقط به دو کشور فروخته و ... ارتباط جملاتش به هم را نمی‌فهمیدم.

مدام حرف می‌زد. هواپیما سفیر کشید و دور شد ولی مرد همچنان حرف می‌زد. خط صاف آرام دوباره تبدیل به نیم‌دایره شد ولی دیگر کسی جز مرد هفتاد ساله حرف نمی‌زد. یک کفش ورنی کلاسیک پوشیده بود، شلووار پارچه‌ای سورمه‌ای و یک کاپشن ساده‌ی نازک کلاسیک یشمی قدیمی مناسب بهار. از آن‌ها که آدم‌های سن‌دار تا اواسط خرداد هم بعضاً می‌پوشند. می‌گفت که در کوچه‌ی نجم‌آبادی می‌دان نجم‌آبادی در خیابان شمس تبریزی و دخترش هم دو تا کوچه پایین‌تر. «این نسل جوان اصلاً دوست ندارد کار کند من هر وقت به دخترم سر می‌زنم، می‌گوید برایش نان بگیرم. معمولاً از سنگگی بالای خیابان نفت می‌گیرم ولی وقتی تعطیل است یا نان تمام کرده می‌آیم اینجا» کسی از او به سؤالی نمی‌کرد ولی او به صحبت‌هایش ادامه می‌داد: «دفعه‌ی دوم که ساختمان مجمع تشخیص را زدند ما خانه‌ی باجناقم بودیم...»

همین‌طور که حرف می‌زد با اینکه نوبتش نبود رفت ایستاد جلوی میز فلزی سوراخ سوراخ سنگگی و حرفش را ادامه داد. بعد دید همه با ماجرای رد شدن هواپیما به هم ریختند و مستمعی ندارد، شروع کرد با شاطر حرف زدن، انگار که شاطر را می‌شناسد.

شاطر تنها بود، هیچ همکاری نداشت. همه‌ی کار تولید نان سنگک را که معمولاً دو نفر انجام می‌دادند، تنهایی پیش می‌برد. به خاطر همین سرعت کار کند بود. رنگش پریده بود ولی خوب جان داشت برای کار کردن. می‌گفت یکی از همکارانش همان روز اول جنگ ول کرده و رفته دیگری هم امروز از ترس اینکه زیرساخت‌ها را بزنند یواشکی فرار کرده رفته به روستای خودش و جایگزین هم گیرش نیامده و حالا او دست‌تنها مانده است.

حالا من هم بخشی از نیم‌دایره بودم. مرد حدوداً پنجاه ساله‌ای آمد و او هم مثل من رفت و به جوان خارج از دایره گفت آخرین نفر شما یید و او هم مرا نشان داد. شاطر همین‌طور که داشت حرف می‌زد به نفر بعد از من که تازه آمده بود، نگاه کرد و گفت: «دیگر نان نداریم کسی آمد بگو منتظر نشود.» و بعد هم با دلخوری ادامه داد: «قرار بوده پنجاه گونی آرد بیاورند، ببینید چقدر آوردند» و گونی‌های آرد را

نشان داد. حدود ده دوازده تا بود. مرد هفتاد ساله با اینکه چند نفری به نوبتش مانده بود، جلوی میز تحویل نان ایستاده بود و کمک می‌کرد نان‌ها را به مشتری‌ها می‌داد. البته مشتری‌ها از این کار خوششان نمی‌آمد. شاطر متوجه شد و با لحن کنایی و مؤدب به او گفت که زحمت نکشد هر کسی نان خودش را برمی‌دارد.

مرد اما به کارش ادامه داد و مدام حرف می‌زد. از قیمت سس تند گلوریا که نزدیک چهارصد هزار تومان شده بود تا اینکه این محله را مثل کف دستش می‌شناسد و سال‌هاست اینجا زندگی می‌کند. هنوز به نوبتش مانده بود اما دست کرد توی جیبش و یک تراول چک صد هزار تومنی درآورد و گفت من هشت نان کنج‌دی می‌خواهم. شاطر اول گفت بگذار نوبت بشود ولی مرد اصرار داشت پول را بدهد. شاطر پول را گرفت گفت این پول کم است گفت بعداً می‌آورم. شاطر گفت صبر کن تا نوبت بشود.

نوبت مرد جوان خارج از نیم‌دایره رسید. آمد کارتش را داد و چهار نان ساده درخواست کرد. ۱۲۰ هزار تومان شد. نان آخری که برداشت کنج‌دی بود و خواست مابقی را پرداخت کند شاطر گفت بماند برای بعد. می‌خواست سرعت کارش کم نشود انگار.

نوبت مرد حراف رسید گفت هشت تا خشخاشی می‌خواهد این بار شاطر گفت «ده بار گفتم که ۵ نان بیشتر نمی‌دهم» و از توی دخلش تراول صد هزار تومانی را بیرون آورد «تازه این پول چهار نان ساده هم نیست.» مرد اصرار داشت که شاطر نان‌ها را بدهد و او مابقی پول را بعداً بیاورد. شاطر دوباره صدی را انداخت داخل دخل. مرد مصرانه می‌خواست شاطر را قانع کند که همسایه هستیم بگذار مابقی پول را بعداً بیاورم که یک‌مرتبه شاطر از کوره دررفت: «از وقتی آمدی از ته صف که بودی مدام حرف می‌زنی اعصاب همه خراب است ولی تو مدام حرف می‌زنی. چند شب پیش هم آمده بودی همین بساط را راه انداختی و رفتی و نیامدی.» و بعد هم دست کرد توی دخلش و یک ده هزار تومانی درآورد. گفت من سه تا بیشتر به تو نان نمی‌دهم. مرد که تا اینجا فقط داشت سعی می‌کرد شاطر را قانع کند که نسیه به او نان بدهد، صدایش را بلند کرد: «خانه‌ی من ۴۵ میلیارد می‌ارزد منت یک نان را سر من

می‌گذاری؟»

نفر آخر که پشت من بود آمد و میان‌داری کرد تا مسئله را حل کند. شاطر سه نان بیشتر به مرد نداد. صاحب خانه‌ی ۴۵ میلیاردی سه نان‌ش را جمع کرد و گفت: «نان زدن که بلد نیستی همه‌ش خمیر است. فکر کردی قیمت واقعی نان را نمی‌دانیم. سنگگی سرِ نفت هنوز نان ساده را می‌دهد پانزده تومان و کنج‌دی را سی تومان بعد تو داری نان ساده را می‌دهی سی تومان کنج‌دی را پنجاه تومان؟!»

شاطر خیلی عصبانی بود اما کمی آرام‌تر از قبل گفت ما دولتی نیستیم. آرد را آزاد می‌خریم. مرد جواب داد دروغ نگو. کار داشت به جاهای باریک می‌کشید که نفر پشت سر من سعی کرد موضوع را خاتمه بدهد. مرد بالاخره با سه نان ساده راهی شد و رفت.

چند دقیقه‌ای سکوت شد. نوبت من بود. داشتم چهار تا نانم را جمع می‌کردم. مرد میانجی به شاطر گفت: «آن یکی آمد بقیه‌ی پول نان‌ش را بدهد گفتی برو مابقی را بعداً بیاور به این بنده خدا نان ندادی.» شاطر توضیح داد که مرد سن‌دار چند شب پیش هم همین کار را کرده است: «گفت کارتم یادم رفته آن‌قدر بیشتر نقد ندارم و رفت تا بعداً بیاورد و نیامد تا امشب. آن جوانک را هم می‌شناسم. مشتری خوبی است...» خریدن نان سنگک حدود دو ساعت و نیم طول کشید. شاطر اگر تنها نبود قطعاً کمتر طول می‌کشید. راهم را کشیدم بروم خانه‌ی مادرم. در طول راه فکر می‌کردم تا برق هست نان‌ها را بگذارم در ماکروویو خشک بشود. داشتم فکر می‌کردم که چهار سنگک مگر چند روز کفاف می‌دهد که یادم افتاد پاوربانک هم نخریدم. بعد دیدم پاوربانک هم مگر چند بار می‌تواند پنج موبایل را شارژ کند؟ همین‌طور قدم‌زنان و درگیر و دار این افکار به آسمان نگاه کردم. جنگ با همه‌ی مصیبت‌هایش یک خوبی هم داشت و آن این‌که در شب‌های تهران بالاخره ستاره‌ها را توانستیم ببینیم.

بن‌مایه‌های اجتماعی. سیاسی و نمادهای آن در هزارهٔ دوم آهوی کوهی

اکبر صیادکوه و رقیه (پریچهر) کوهنوردسال
۱، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۹۵



مثل بنفشه‌ها (در جعبه‌های خاك)
يك روز می‌توانست همراه خویشان ببرد، هر کجا که
خواست:

در روشنی باران
در آفتاب پاك [3]

و در برابر آن بی‌دردی خیل انسان‌های کرکس‌صفتی را در
شعر ماندگار "حلاج"، همراه با آه و درد و تأسف فراوان در
خاطرهای می‌نشانند که از مسئولیت‌های اجتماعی شانه
خالی می‌کنند و همراه "با انبوه کرکسان تماشا / با
شحنه‌های مأمور: مأمورهای معذور، / همسان و
هم‌سکوت" می‌مانند.

در این جستار بر آنیم تا با تحلیل و واکاوی اشعار
مجموعهٔ هزارهٔ دوم/آهوی کوهی میزان التفات این شاعر و
نویسندهٔ توانای معاصر را به مسایل اجتماعی و سیاسی
زمان خود نشان دهیم. نیاز به توضیح ندارد که شعر -و اصولاً
آثار هنری- جنبه‌های تأویل‌پذیری بسیار دارند و ممکن است
با خوانش‌های دیگر به نتایجی دیگر دست یافت، اما در این
پژوهش خوانش‌های غیرتأویلی ملاک داوری ما بوده است.
شایان یاد است که تاکنون تحقیقات متعددی دربارهٔ آثار
شفیعی‌کدکنی صورت گرفته، اما پژوهشی که به
بن‌مایه‌های اجتماعی و سیاسی اشعار او بپردازد، صورت
نگرفته است.

شکست‌های پی‌پای ملت ایران در راه رسیدن به آزادی و
عدالت اجتماعی، از انقلاب مشروطه به بعد، بر دیدگاه
شاعران و نویسندگان تأثیر فراوانی گذاشته است. آنها امید
فراوانی به بهبود اوضاع و رسیدن به آرمان‌های
آزادی‌خواهانه داشتند، اما تجربه‌های متعدد اجتماعی و
شخصی باعث شد که دچار اندوه، یأس، تنهایی، حس
بیگانگی و دورافتادگی شوند و در آثار خود نیز این
احساسات را بروز دهند. آنچه از آفرینش‌های ادبی بعد از
انقلاب مشروطه دریافت می‌شود، تیرگی روزافزون و
افسردگی روحی و جسمی جامعه است که شاعران و
نویسندگان بیان کرده و از آینده‌ای تلخ‌تر و تاریک‌تر خبر
آورده‌اند.

از سال 1332 به بعد در ایران، تحت تأثیر عوامل مختلف
اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعهٔ آن روز، نوعی
سرخوردگی و دلمردگی در سطح جامعه، به‌خصوص در بین
قشر روشنفکر پیدا شد که نتیجهٔ ابتدایی آن در ادبیات و
شعر می‌توانست پشت کردن به آرمان‌گرایی و اندیشه‌های
تغزلی و روی آوردن به نوعی ابهام و رمزگرایی و در نتیجه
گسترش نوعی ادبیات اجتماعی و سیاسی باشد. [1]

شفیعی‌کدکنی از شاعران معاصر است که به
موضوعاتی مانند: عدالت، آزادی‌خواهی، مبارزه با استبداد و
خفقان توجه زیادی دارد. "او از متعهدترین شاعران معاصر
ماست." [2] در اشعار او، توجه به همهٔ امور زندگی فردی و
اجتماعی انسان مشاهده می‌شود. او با عاطفه‌ای
ستودنی درد استخوان‌سوز انسان‌های بی‌شماری را که در
سراسر جهان در گرداب هجرت و کوچ غوطه‌ورند، با
ساده‌ترین زبان و مؤثرترین بیان در شعر "کوچ بنفشه‌ها"
تابلوار ثبت و ضبط می‌کند:

ای کاش

ای کاش آدمی وطنش را

حوزهٔ این پژوهش به مجموعهٔ اشعار موسوم به *هزارهٔ دوم/آهوی کوهی* محدود شده است. این مجموعه شامل پنج دفتر شعر "مرثیهٔ سرو کاشمر"، "خطی ز دلتنگی"، "غزل برای گل آفتابگردان"، "ستارهٔ دنباله‌دار"، و "در ستایش کبوترها" است که در سال 1376 چاپ شده است. همان‌گونه که شاعر خود در مقدمهٔ کتاب آورده، این اشعار برخی از سروده‌های دهه‌های 1340 تا 1370 را دربرمی‌گیرد. با بررسی دقیق و کندوکاو در این مجموعهٔ 244 قطعه‌ای که در قالب‌های غزل، قصیده و نیمایی سروده شده‌اند، می‌توان مضامین این اشعار را به ترتیب زیر طبقه‌بندی کرد:

چنان که ملاحظه می‌شود، تعداد اشعاری که با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی سروده شده‌اند بیش از دیگر موضوعات شعری است. شایان توجه است که در برخی از اشعار با مضامین متفاوت باز می‌توان رگه‌هایی از اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی مشاهده کرد. "در شعرهای پیش از انقلاب شفیعی کدکنی دو بن‌مایهٔ اصلی شعر متعهد، یعنی تلاش برای بیداری توده‌ها و دگرگونی اوضاع، آشکارا دیده می‌شود." [4] این شاعر بزرگ معاصر به دلیل دوستی با اخوان ثالث در دوران جوانی، تأثیر فراوانی از شعر و شیوهٔ او گرفت و سپس به مرور زمان آشنایی با فروغ فرخزاد و شاملو و دیگر معاصران باعث شد حال و هوای تازه‌ای در اشعارش ایجاد شود. "در نگرش هستی‌شناسیک م. سرشک، هستی‌کلیتی است که اجزای آن هرکدام متکی به دیگری و در درون دیگری است. جهان منظومه‌ای است تودرتو و سیال، با اجزایی به‌هم‌پیوسته و هستهٔ معنابخش این منظومه همانا انسان است." [5]

کارکرد نمادها در اشعار شفیعی کدکنی

شاعران برای بیان اندیشه‌های خود از ابزارهایی بهره می‌گیرند که یکی از آنها نماد است. "نماد عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهومی ورای آنچه ظاهر آن می‌نماید دلالت کند." [6] زمانی که شاعر یا نویسنده نمی‌تواند حرف خود را مستقیم و به صراحت بیان کند، به نماد متوسل می‌شود. "این نماینده بودن نه به علت شباهت دقیق میان دو چیز، بلکه از طریق اشارهٔ مبهم یا از طریق رابطه‌ای اتفاقی و قراردادی است." [7] تصویرهای نمادین معمولاً دنیایی معنوی و حقیقی را برای خواننده نمودار می‌کنند و او باید از ورای این تصاویر منظور نویسنده را درک کند. نمادگرایی از زیباترین راه‌هایی است که هنرمندان به کمک آن اندیشه‌ها و عقاید خود را می‌آفرینند. آنان به سبب مقتضیات زمانی و مکانی گاهی امکان صراحت زبان ندارند و به همین علت برای ترسیم احوال درونی خود یا اوضاع جامعه باید از عناصر دیگری کمک بگیرند تا منظور خود را به خواننده تفهیم کنند. کشف نمادهای گوناگون که حاوی معانی متنوعی ورای معنای ظاهری باشد، علاوه بر آگاهی از فرهنگ و ادب به قدرت تخیل و خلاقیت شاعر یا نویسنده بستگی دارد.

به سبب شیوهٔ نگرش خاص شاعران در طول زمان، عناصر طبیعت هر یک مفهومی نمادین یافته‌اند. مثلاً زمستان به لحاظ سردی و شب به علت تاریکی از مظاهر فضای اجتماعی و سیاسی خفقان‌آور و بسته‌اند. خورشید و سپیده‌دم نشانهٔ رهایی و آزادی و پاییز نشان ناامیدی و اندوه است. شاعران با ذوق و سلیقهٔ خود عناصر طبیعی را

به کار می‌گیرند تا با زبانی نمادین اشعار خود را بیان کنند. شاعری که دردها و دغدغه‌های اجتماعی دارد و از مسائل جامعه رنج می‌کشد، گاه برای بیان دلتنگی‌های خود به اسطوره پناه می‌برد چرا که "یکی از نمودهای غم غربت اسطوره‌پردازی است." [8] شفیعی کدکنی شاعری است که در اشعار خود از اساطیر استفادهٔ فراوانی کرده است. به گفتهٔ خودش، "برداشت و تلقی شاعران از اسطوره‌ها همچنان‌که از نظر تاریخی به جؤ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد، به میزان هنرمندی و قدرت تخیل ایشان نیز وابسته است." [9]

بحث و تحلیل

شفیعی کدکنی از شاعرانی است که دغدغه‌های انسانی، اجتماعی و سیاسی دارند. او به وطن و مردم خویش حس تعهد و مسئولیتی دیرینه دارد و در اشعارش این احساس را به خواننده نیز منتقل می‌کند. او آرمان‌های خود را با بهره‌گیری از عناصر طبیعی و استفاده از زبانی نمادین مطرح می‌کند و از عشق، انسانیت، آزادگی و معرفت سخن می‌گوید. "برای شاعر امروزی که با نگاهی از سر تعهد و تأثرات اجتماعی به بیرون می‌نگرد، همواره بیرون سبز و آباد و لطف‌آمیز نیست." [10] در شرایطی که جوانمردی، محبت و عاطفه در میان مردم کمرنگ شده، او به دنبال یافتن راهی برای آگاه و بیدارکردن انسان‌هاست و عقیده دارد که شاعر رسالتی بزرگ بر عهده دارد که همانا هدایت و راهبری مردم عصر و زمانهٔ خویش است. اگر می‌بینیم در ابتدای کتاب خود قصیده‌ای در مدح و ثای فردوسی آورده و او را مرد جاودانهٔ تاریخ ایران لقب داده، به علت اعتقاد به چنین رسالتی است. در این قصیده، شفیعی از رستم، کیخسرو، سهراب، اسفندیار، فریدون و دلاوری‌های آنان یاد می‌کند و از این طریق بزرگان و اساطیر ایرانی را می‌ستاید:

بزرگا! جاودان‌مردا! هشیواری و دانایی

نه دیروزی که امروزی، نه امروزی که فردایی!

...

اگر جاویدی ایران، به گیتی در معمایی‌ست

مرا بگذار تا گویم که رمز این معمایی! [11]

"صبح"، "سحر" و "سپیده‌دم" واژه‌های مترادفی‌اند که بیشترین بسامد را در این کتاب دارند و حدود 45 بار در معانی متفاوت به‌کار رفته‌اند. شاعر گاه رهایی و آزادی جامعه را به نور صبحگاهی تشبیه می‌کند، جامعه‌ای که زمانی مانند صبح سراسر زیبایی، سرزندگی و روشنی بوده و اکنون تیرگی شب بر آن مستولی شده و زیبایی سپیده‌دم را نابود کرده است. جایگاه روشنی که به دست هیولای شب برفی مغلوب شده است:

صبح پرنقره، صبح پرمرجان

صبح پرشور

صبح پرهیجان

صبح خورشیدهوش سحر جواب

صبح پژواک رنگ‌ها در آب

صبح ترکیب روشنی در برگ

صبح هشیاری رگ هر برگ

همهٔ ره را از رهایی بود

...

گشت ازین‌سان کنام خاشه و خس

منظر پرگشایی کرکس

در پی‌اش این غروب شنگرفی

و هیولای این شب برفی [12]

گاه نیز شاعر صبح را در معنای اندیشه روشن و متعالی به کار می‌گیرد و آن را معادل رشد و بالندگی ارزش‌هایی معنوی می‌داند که در وجود نسل پیشرو آینده است: عاقبت آن سرو

سبزه‌سبز خواهد گشت و بالابال

عاقبت آن صبح خواهد رُست

نز میان باور فرتوت ما اما

از میان دفتر نقاشی اطفال [13]

به‌طور کلی می‌توان گفت صبح از منظر شفیعی کدکنی پایان سیاهی شب ناامنی و آغاز بیقراری دل‌های عاشقان و نمودی از جامعه آزاد و متمدنی است که مردم آن به آرامش و بالندگی رسیده و سختی‌ها و تیرگی‌ها را پشت‌سر گذاشته‌اند.

واژه "ابر" نیز بسامد بالایی در این کتاب دارد و حدود 27 بار تکرار شده است. ابر پیام‌آور باران و نشانه‌ای از ریزش رحمت الهی است. شفیعی در برخی اشعارش همین معنا را از این کلمه مراد کرده است، اما در اغلب اشعاری که بن‌مایه‌های اجتماعی و سیاسی دارند، ابر عنصری ویرانگر با بار منفی است. شاعر، که در جامعه‌ای آفت‌زده و خفقان‌گرفته زندگی می‌کند، به حدی با مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی روبه‌رو شده که امیدی به تغییر و بهبود اوضاع ندارد، او در عصر زوال زیبایی‌ها و کوچ عاشقان با انقراض نسل آدم‌مردان مواجه شده و طبیعی است که در چنین جامعه طاعون‌زده‌ای ابرها نیز جز قیر و دود و تیرگی چیزی برایش به ارمغان نمی‌آورند:

ابری که قیر و دود فرو ریخت

بر قامت بلند صنوبرها

در هرچه دید تیرگی افکند

از عشق تا زلالی باورها

هنگامه وفای به عشق است اکنون

وقتی که عاشقان همه پرواز کرده‌اند

و عشق در میانه میدان

تنه‌است

بی‌چتر و سرپناه

و در برابرش

جاروی رفتگرها

این اعتراف از سر تقصیر

کاین عصر، عصر همه‌آهن

عصر زوال زمره زیبایی‌ست

و اعلام ختم عصر سرایش

و حرف‌های دیگر

و دیگرها

جز قدرناشناسی از انسان

جز غدر

آیا چه می‌تواند باشد

این‌سان نظاره‌گر شدن از دور

در انقراض نسل کیوترها [14]

در شعر "در جدال با قهقهه" نیز شفیعی ابر را زنگاری بر پهنای آسمان می‌بیند که جز تاریکی و پوشاندن چهره روشن حقیقت خاصیتی ندارد:

یک طرف آن ابر پرکلاغی تاریخ

سوی دگر لاجورد سوده سیال

نیمه‌ای از روز بود و نیمه‌ای از شب
وحشت بی‌پاسخی و همه‌ای لال
...

ابر و دگر ابر و غیر ابر نه چیزی

پرتو زنگار بر کرانه آفاق

گوش من و چشم‌هاژ و واژ سپیدار [15]

در لحظات خون خوردن و رنج بردن از جور زمانه، شاعر چنان

ابری است که دریا را بر دوش دارد، بی‌تاب و بی‌قرار است و

دوست دارد بغض خود را بیرون بریزد:

میان لحظه خون خوردن و خموشی‌ها

چو ابر بحریه‌دوشی ز گریه بی‌تابم

و خشم می‌گذرد تند و انفجارآمیز

به‌سان صاعقه از برقگیر اعصابم [16]

چون صاعقه

در کوزه بی‌صبری‌ام

امروز

از صبح که برخاسته‌ام

ابری‌ام

امروز [17]

در روزگاری که شاعر زندگی می‌کند، قحطی عشق و آزادگی چنان بر روح و روان جامعه فرود آمده که خدا را در خسوف برده و ابلیس بر دنیا حاکم شده است. شعر "درین قحط‌سال دمشقی" اشاره به بیت معروف سعدی دارد: چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق / که یاران فراموش کردند عشق.

خدا در خسوف است و ابلیس تابان

چراغی برافروز تا من خدا را ببینم

درین قحط‌سال دمشقی

اگر حرمت عشق را پاس داری

تو را می‌توان خواند عاشق

وگرنه به هنگام عیش و فراخی

به آواز هر چنگ و رودی

توان از لب هر مخنث

ره عاشقی را سرودن سرودی [18]

شعر "باغ زاغان" نیز نمودی از ناامیدی است. شاعر اجتماع را چون باغی خشکیده با درختان لخت و بی‌بر می‌بیند که در هجوم پاییز برگ‌ریز و هیاهوی کلاغ گریان است. اما در اینجا شاعر با دیدن دو سه برگ و یک سیب بر سر شاخه گویی می‌خواهد شعله‌ای از امید را در دل مخاطب زنده کند و او را به تغییری هرچند کوچک در این جامعه آفت‌زده امیدوار کند:

در نسیم خنک و خیس خزان لرزان‌اند

زرد و قرمز دو سه برگی به سر شاخه هنوز

یعنی از رایت و رای آنچه بجا ماند این است

که توان دید درین لحظه پایانی روز

بر سر شاخه لختی، دو سه برگ و یک سیب

وان دگر سوی اناری دو سه، خشکیده به شاخ

منعکس "اکسری" باغ درون برکه

روح پاییز روان از همه سویی گستاخ

ز آن همه زمزمه و همه و نور و نوا

و آن همه پرده‌سرایان سرپرده باغ

زیر این آبی بی‌ابر، صدایی گر هست

هق‌هق گریه باغ است و هیاهوی کلاغ [19]

از ویژگی‌های شعر م. سرشک آشنایی‌زدایی او از مفاهیم و تصاویری است که در ادبیات سابقه داشته‌اند. او با هنرنمایی و تسلطی که بر اساطیر ایران‌زمین دارد، با شخصیت‌های اسطوره‌ای تصاویر زیبایی می‌سازد. چنان که گفته شده، "اسطوره‌های ایرانی جهان‌بینی اصلی ایرانیان است و دریافت آنها را از انسان، جامعه و خدا بیان می‌کند." [20] شفیعی داستان اسطوره‌ای سیاوش را دست‌مایه شعر خود قرار داده و گذشتن او از آتش و سربلند شدن نزد بزرگان را به شکلی نوین بازسازی کرده است. او در این شعر به افرادی از جامعه اشاره می‌کند که با دلی پاک و قلبی ساده قدم در آزمون سخت مبارزات نهاده‌اند، اما نتوانستند به اخلاق و انسانیت پایبند باشند و در این مسیر گرفتار نفسانیات شده و تبدیل به حیوان پستی چون خوک شدند:

خدایا!

زین شگفتی‌ها

دلم خون شد، دلم خون شد:

سیاوشی در آتش

رفت و

زان سو

خوک بیرون شد [21]

باران از دیگر عناصری است که م. سرشک از آن آشنایی‌زدایی کرده است. باران نشانه‌ای از رویش و طراوت و سرسبزی است و در ادبیات نیز نماد زندگی دوباره و علامت حیات و نشانه رحمت الهی است، اما شفیعی گاهی این واژه را در معنایی عکس این مفهوم به کار برده است. در دنیایی که انسان‌ها دور و خیانت‌کارند و ارزش‌های انسانی و اخلاقی رنگ باخته، باران نیز چیزی جز دروغ و دود به ارمغان نمی‌آورد. گویی شاعر همه چیز را سیاه و تیره می‌بیند و زندگی برایش زندانی بیش نیست:

ابرهای می‌بارید

جنبش نیلوفران

در زیر باران

آسمان‌ها را تکان می‌داد

پاسی از آن لحظه‌ها نگذشته

دیدم آه!

اطلسی تبخیر شد ناگاه

و به جای گندم از صحرا دروغ و دودها روید

آن چه طغرا و طلسمی بود؟

ابرهایش کاغذی بود و درختان کاغذی، باران و برفش نیز

و هوای کوچه از دود و دروغ آغشته و لبریز

همچنان در کوچ تنهایی

باز دیگر بار

ما ز زندانی به زندانی ز زنجیری به زنجیری

در شب خاموش خاراوی [22]

گندم نیز نمادی از "غذای جاودانگی، موهبت زندگی و هدیه خداوندی است" [23] که به‌جای این موهبت الهی از زمین

دود و دروغ می‌روید.

واژه "شب" مفاهیمی چون فقدان خورشید، تاریکی و خواب را در ذهن متبادر می‌کند. این عنصر از مهم‌ترین عناصری است که در شعر معاصر کاربرد سمبلیک پیدا کرده است. در اشعار شفیعی کدکنی نیز به وفور - بیش از 20 مورد - به این واژه برمی‌خوریم. در شعر "دست کمک" شب نمادی از ناامیدی، سیاهی و فضای خفقان‌آور جامعه است که شفیعی آن را در تقابل با خورشید عدالت و رهایی به‌کار

گرفته است:

اگر نامه‌ای می‌نویسی به باران

سلام مرا نیز بنویس

سلام مرا از دل کاهدود و غباران

اگر نامه‌ای می‌نویسی به خورشید

سلام مرا نیز بنویس

سلام مرا زین شب سرد نومید

اگر نامه‌ای می‌نویسی به دریا

سلام مرا نیز بنویس

سلام مرا

با اگر، آه، آیا

به مرغان صحرا، در آن جست‌وجوها

سلام مرا نیز بنویس

اگر نامه‌ای می‌نویسی

سلامی پر از شوق پرواز

از روزن آرزوها [24]

شفیعی کدکنی هنرمندی تواناست که واژه‌های نمادین ادبیات معاصر را برای القای مفاهیم ذهنی و فکری خود به‌کار می‌گیرد و اشعارش را به زیور تشبیهات و نمادهای دل‌انگیز مزین می‌کند. "شب، صبح، ظلمت و نور از جمله واژه‌های سمبلیک ادبیات معاصر است که نقش مهمی در ابهام‌آفرینی شعر سیاسی پیدا کرده است." [25] در اشعار سایر شعرای معاصر نیز این لفظ را در چنین جایگاهی مشاهده می‌کنیم. شاملو، اخوان‌ثالث، فروغ و دیگران چنین نمونه‌هایی را در کارنامه شعر خود فراوان دارند. نصرت رحمانی درباره شب می‌گوید: "شب پریشان بود / که عطر غم‌ها ریخت / ستاره‌ها یخ زد / به پلک‌ها آویخت." [26] شفیعی کدکنی فضای محدود و بسته جامعه توأم با ظلم و استبداد حاکمان را در قالب کلماتی مانند شب، دود، تیرگی، سیاهی و . . . نشان داده است. او در شعر "شب خیام" کوزه‌ای را که از آن می‌نوشد در دست گرفته و می‌خواهد راه رهایی از شب‌های ناامیدی و یأس را از او - که روزی انسان بوده - جویا شود:

که تا پرسم از این سبو

این سیویی که می‌نوشم از او

در آن روزگاران که چون تو

یکی بود در زیر این هفت کوکب

چه آهنگ می‌داشت

سرودی که بودیش همواره بر لب

برای رهایی ازین شب

ازین شب

ازین شب [27]

تکرار کلمه شب تأکید شاعر بر ظلمت‌های اجتماعی و سیاسی را نشان می‌دهد. او در شعر دیگری که با همین عنوان آمده می‌سراید: "شاید کزین شب، این شب خیام / هرگز به قرن‌ها / سر بر نیاورد / خورشیدی از کلام / . . . / آیندگان / بدانید اینجا / مقصود از کلام / تدبیر حمل مشعله‌ای بود، در ظلام." [28]

شعر "رهاوی"، چنان که از نامش پیداست، در وصف پرواز و آزادی و رهایی است. جامعه در چنان شرایط تلخ و غم‌انگیزی به سر می‌برد که مردم برای تأمین نان و آب خود دچار زحمت و سختی‌های فراوانند و دیگر مجالی برای فکر کردن به ارزش‌های انسانی و آرمان‌های آزادی‌خواهانه برایشان باقی نمانده است. شاعر پرنده‌های قفسی را مثال می‌زند که با وجود تنگی قفس باز اشتیاق کوچکی برای آواز و پرواز دارند، اما هوای سرزمینی که شاعر در آن نفس می‌کشد چنان آلوده است که شوق و اشتیاقی برای کسی باقی نمانده است:

کمترین تحریری از یک آرزو این است
آدمی را آب و نانی باید و آنگاه آوازی
در قناری‌ها نگه کن، در قفس، تا نیک دریایی
کز چه در آن تنگناشان باز شادی‌های شیرین است

...

آن‌چنان بر ما به نان و آب
اینجا تنگ‌سالی شد
که کسی در فکر آوازی نخواهد بود
وقتی آوازی نباشد
شوق پروازی نخواهد بود [29]

در شعر "ترانه زمین و آسمان" شاعر از پیکر مجروح مردی سخن می‌گوید که یارانش او را به دلیل عقیده‌هایشان، که درواقع عقده‌ای بیش نیست، طرد کرده و تنها گذاشته‌اند و این مرد اکنون در وسط میدان هدف رگبار بدخواهان قرار گرفته است. باد نشانه تزلزل و ناامنی است که بیرق و پرچم آزادمردان را سرگردان کرده است. پیغمبران آیین انسانیت همه از دین خود برگشته‌اند و خدای آنها نیز مرده است. شاعر در تعجب است که چگونه زمین و آسمان می‌تواند بدون آزادی و انسانیت برقرار و پابرجا باشد:

آن‌چه بیرق بود، باد بی‌مروت برد
در میان آذرخش و تندر و طوفان
که همه سیماچه‌ها را شست
از تبار استقامت، قامت مردی
مانده برجا در دل میدان
زیر این باران رگباران

...

ای دل قرن! ای دلیر! ای گُرد!
آخرین قدیس برجامانده زان آیین
که همه پیغمبرانش توبه کردند و
خدایش روزگاری پیش از اینها مُرد!
روزگاری بود و می‌گفتم

کاین زمین، بی‌آسمان، آیا چه خواهد بود؟
وین زمان، در زیر این هفت‌آسمان، پرسم

که زمین و آسمان، بی‌آرمان، آیا چه خواهد بود؟ [30]

"شفیعی‌کدکنی به شهادت اشعارش در مقام شاعری متعهد و حساس نسبت به اوضاع اجتماعی جامعه جلوه کرده و آرزوی تحقق آزادی را بارها در کلام خویش تکرار کرده است." [31] "لاشخورها" شعر دیگری است که تم و بن‌مایه‌ای اجتماعی دارد. شعر درباره پدر و پسری است که در دامنه‌های البرز پرسه می‌زنند. پسر در جست‌وجوی عقاب چشم به آسمان دارد و با دیدن گروه پرنده‌گان از پدر نام آنها را می‌پرسد، اما در آسمان چیزی جز گروه لاشخورها دیده نمی‌شود. شعر فضایی نمادین دارد و شاعر لاشخورها را که به صورت دسته‌جمعی و گروهی به خوردن مردار می‌پردازند، با عقاب تیزپرواز در تقابل قرار داده است. لاشخور پرنده‌ای است که از مردار تغذیه می‌کند و در این

شعر می‌تواند نمادی از افراد حقیر و پستی باشد که برای سیر کردن شکم خود به هر خواری و رذالتی تن می‌دهند. این نماد در شعر "حلاج" نیز به زیبایی به کار رفته است. عقاب، برخلاف لاشخور، پرنده‌ای بلندپرواز و دارای طبع عالی است که بر فراز کوه‌ها آشیانه می‌سازد و تنها زندگی می‌کند. عقاب نیز در این شعر نمادی از افراد با اراده و قوی است، انسان‌های آزاده و خلوت‌نشینانی که در جامعه و در میان مردم دور و خیانتکار جایی ندارند و محکوم به تنهایی‌اند و اتفاقاً در این زمانه نایاب و کمیاب‌اند. شاعر در این شعر به خوبی محیط جامعه و فضای سیاسی، اجتماعی را توصیف می‌کند:

گویدم: آنک نگاه کن، چه گروهی!
دور در آن دور دور، بال‌گشایان
گویم: آنها عقاب نیست، رها کن
لاشخورانند گِردِ لاشه‌گرایان

پرسد: پس این میان، نشانه او چیست؟
گویم اگر بنگری نشانه خود اینجاست:

لاشخوران راست اتحاد همه عمر
لیک تبار عقاب یکه و تنهاست
باز دوگامی نرفته گویدم: آنک
بنگر آنجا چه لشکری زعقابان!

گویمش: "آنها عقاب نیست پسر جان! / لاشخوران‌اند . . ."

و می‌رویم شتابان [32]

شعر "نکوهش" با اشاره به غزلی از مولوی سروده شده است. شیخی که چراغ در دست به دنبال انسان می‌گشت: دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست. [33] شفیع کدکنی وضعیت یأس‌آلود و رخوت‌انگیز زمانه خود را با آوردن کلماتی چون ظلمت، اندیشه افلیج و شل، گرگ، محصور، فرومرده و گور تنگ ترسیم کرده است. ظالمان و دولتمردان را مخاطب قرار داده و آنها را به سبب اینکه آزادی و عدالت را از اندیشه مردم پاک کرده‌اند سرزنش می‌کند. کسانی که فکر ناقص و افلیجشان به بی‌مرزی هوش و توانایی بزرگان قد نمی‌دهد و در پی تبااهی و ویرانی اندیشه‌های متعالی‌اند. در واقع، این خود آنهاست که به نابودی و مرگ محکوم‌اند:

کردید و نکردید!

میراث تبار خرد آینه‌ها را
کان پیر همی‌جست نشان‌شان به چراغی
تا یابد از آن آینه‌مردان مگر اینجا
در ظلمت هنگامه ایام سراغی
ز اندیشه عشاق وز آفات ستردید

...

بی‌مرزی هوش و هنر صاعقه‌ها را
چون جدول اندیشه افلیج و شل خویش
محصور و فرومرده شمردید

...

با این‌همه آن شعله فزاینده و زنده‌ست
چون بوی بهاران به همه دهر و زنده‌ست
در جمله شماید و شماید
که مُردید [34]

دغدغه‌های شفيعی دغدغه‌هایی از جنس انسانيت و اخلاق است. بايد گفت "مهم‌ترين چيزی که در جهان معاصر مورد توجه اندیشمندان جوامع بشری واقع شده و آنها را به اندیشه و تأمل واداشته، مسئله بحرانی شدن اخلاق و معنویت است. این موضوع به قدری اهمیت یافته که برخی از اندیشمندان عصر حاضر را عصر انجماد عالم در جنبه‌های ارزشی و انسانی و ماورایی می‌دانند." [35]

"چتر نیلوفرها" و "پاییز" دو شعر کوتاه‌اند که در آنها یأس و ناامیدی موج می‌زند. فوجی از فاجعه، انبوهی از اندوه، غم‌هایی از بال کلاغان، غلبه شب، رنگ‌باختن روشنایی، اضطراب نیلوفران، چترهای بسته و باران ظلمت ترکیباتی‌اند که شاعر به‌کارگرفته تا یأس‌آلود بودن محیط زندگی و خفقان استبدادی را که در فضای اطراف خود حس می‌کند به‌تصویر بکشد:

شب
در میان جوشن باران
بر راهوار خویش می‌تازد
و روشنایی
بر سر شاخ سپیداران
در چشم‌دیدار صنوبر
رنگ می‌بازد
نیلوفران مضطرب در باغ
گرچه روان روشنی تقدیسشان کرده
تا چترهای بسته بگشایند
باران ظلمت خیسشان کرده‌ست [36]
فوجی از فاجعه
انبوهی از اندوه
چو کوه
با غم‌هایی از بال کلاغان

در باد [37]

ویژگی م. سرشک، که او را از دیگر شاعران معاصر جدا می‌کند، دلبستگی و وابستگی‌اش به ادب و فرهنگ کهن ایران است. او مصائب و ضربه‌های واردآمده بر پیکر کشورش را - حتی از ورای سال‌ها و قرن‌ها قبل - احساس می‌کند و از ناگواری‌هایی که بر ایران و ایرانیان گذشته رنج می‌کشد. او دردهای اجتماعی را با همه وجودش حس می‌کند. "دردهای اجتماعی، دردهایی هستند که از نابسامانی‌ها و نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی نشئت گرفته و در طول تاریخ چون بیماری مزمنی جان و دل آزادگان را آزرده‌اند." [38] یکی از این بی‌عدالتی‌ها قتل‌عام تاریخی مردم به‌دست مغولان و ترکان است.

ترکناز وحشیانه غز و تاتار در قرون پیشین چنان روح شاعر را آزرده کرده است که نام ایشان را نماد همه مخالفان و مهاجمان و اشغالگران میهنش می‌داند. سرزمین او که اصالت و شرف و آزادگی خود را زیر لگدکوب اسبان غز و مغول و حکمه‌های اشغالگران روس و انگلیس حفظ کرد و هرجا و هرگاه توانست فریاد آزادی و وطن‌خواهی سرداد. [39]

با این همه، هراس شاعر از روزی است که دیگر از شهر او هیچ بانگ و فریادی برنخیزد: "می‌توان در حمله غز یا تاتار و ترک / در ستیز دشمنان بر پشت زینش دید / می‌توان در آن سفال آبی ساده / چنگ بر کف / نغمه‌گر چون رامتینش دید." [40]

شفيعی به بزرگان ایران‌زمین دلبستگی خاصی دارد. او در سوگ سیاووش و حلاج و مزدک و مانی مرثیه سر می‌دهد و از کشته شدن این مردان آزاده به دست ظالمان و غافلان

افسوس می‌خورد. این بزرگان از نظر او مردان آزاده و دلاور تاریخ و نمادی از آزادگی و جاودانگی‌اند: "گرد خاکستر حلاج و دعای مانی / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم / می‌نمایند در این آینه رخسار مرا." [41] چنین دغدغه‌هایی در اشعار شفيعی کدکنی کم نیست. او همچنان‌که به کشور و مردم خود متعهد است و این تعهد را به وضوح در آثار خود نشان می‌دهد، با نگاهی دقیق و زیبا به عناصر طبیعت، آنها را دست‌مایه‌ای برای آفرینش‌های شعری خود و بیان احساسات درونی و آرمان‌های ادبی‌اش قرار داده است. در ذیل نمادهای اجتماعی-سیاسی به‌کار رفته در این مجموعه شعر بر حسب بسامد آنها ذکر شده و مفاهیم مورد نظر شاعر نیز فراهم آمده است:

نمایه بسامدی نمادهای هزاره دوم آهوی کوهی
همچنان که از ملاحظه این جدول برمی‌آید، توجه شاعر در این مجموعه شعر به مسایل اجتماعی آن‌قدر زیاد است که تقریباً همه نمادها کاربردی اجتماعی یا سیاسی یافته‌اند.

نتیجه

محمدرضا شفيعی کدکنی شاعری است که خود را جزئی از مردم می‌بیند و به بیان مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تمایل فراوان دارد. گاهی شاعران به سبب شرایط خاص حاکم بر جامعه قادر نیستند آشکار و صریح به بیان رخدادها و جامعه بپردازند و ناچار از به‌کارگیری شیوه‌های غیرمستقیم برای بازگوکردن آلام و دردهای اجتماعی و سیاسی می‌شوند. نمادگرایی یکی از این راه‌هاست که با زبانی سمبلیک دغدغه‌ها و حرف‌های شاعر را مطرح می‌سازد. نمادگرایی با صبغه اجتماعی و سیاسی مقوله‌ای است که قدمت چندانی ندارد و در نقد اجتماعی نوین باب شده است. م. سرشک نیز برای نیل به مقصود خود از عناصر مختلف طبیعت زیاد بهره جسته و آنها را برای بیان نمادین و سمبلیک خود به‌کار گرفته است. کندوکاو در مجموعه هزاره دوم آهوی کوهی نتایج فراوانی به دست داد که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

اشعار این مجموعه در قالب‌های مختلف قصیده، غزل، شعر نو و نیمایی نشان‌دهنده این نکته است که شفيعی برای بیان مفاهیم و انتزاعات درونی خود مقید به قالب خاصی نیست و حرف‌ها و آلام وجودی خود را در هر قالب و کالبدی که خوش‌تر نشیند، می‌سراید؛ چرا که مفاهیم و مضامین برای او در درجه اول اهمیت قرار دارند تا فرم و شکل ظاهری اشعار.

بن‌مایه‌های سیاسی، اجتماعی در اشعار این مجموعه بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند؛ به‌طوری که از مجموع 244 قطعه، حدود 75 قطعه دارای بن‌مایه و تم اجتماعی و سیاسی است.

شاعر از اغلب عناصر طبیعی - جاندار و غیرجاندار - برای بیان مفاهیم مورد نظر خود استفاده کرده است. واژه‌هایی مانند صبح، سپیده، ابر، باغ، باران، ظلمت، شب، بهار، آسمان و خورشید از جمله عناصری‌اند که در اولویت کاربرد نمادین قرار گرفته‌اند. عناصر جانوری مانند عقاب، لاشخور، کلاغ، گنجشک، عنکبوت و کبوتر در مرتبه دوم اهمیت قرار دارند. از اشیاء و موجودات غیرجاندار نیز لوازمی چون چراغ، آینه، دیوار، زنجیر، تیر و قفس کاربرد نمادین دارند. شاعر از اساطیر ایران‌زمین نیز به شکلی سمبلیک بهره جسته است. او از شخصیت‌های متنوع اسطوره‌ای در اشعار خود یاد کرده و آنها را برای بیان مفاهیم مورد نظر خود پرورش داده و به شکلی زیبا بازسازی کرده است.

- [1] محمدجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (تهران: سروش، 1375)، 65.
- [2] احمد کیانوش، "دوباره از زبان برگ"، در *سفرنامه باران: نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیعی کدکنی*، به اهتمام حبیب‌الله عباسی (تهران: سخن، 1378)، 59.
- [3] محمدرضا شفیعی کدکنی، *آیین‌های برای صداها* (تهران: سخن، 1376)، 168-169.
- [4] عیسی امن‌خانی، "اگزیستانسیالیسم و شفیعی کدکنی؛ نگاهی به اندیشه‌های وجودی در اشعار شفیعی کدکنی با تکیه بر شعر اضطراب ابراهیم"، *کتاب ماه ادبیات*، شماره 72 (بهار 1392)، 32-42؛ نقل از 33.
- [5] عباسی، *سفرنامه باران*، 257.
- [6] چارلز چدویک، سمبولیسم، ترجمه مهدی سحابی (تهران: مرکز، 1375)، 9.
- [7] تقی پورنامداریان، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی* (تهران: علمی، فرهنگی، 1364)، 9.
- [8] یوسف عالی عباس‌آباد، "غم غربت در شعر معاصر"، *گوهرگویا*، سال 2، شماره 6 (تابستان 1387)، 155-180؛ نقل از 157.
- [9] محمدرضا شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی* (چاپ 7؛ تهران: آگاه، 1378)، 242.
- [10] تقی پورنامداریان، *آواز باد و باران: برگزیده شعرها با مقدمه‌ای از تقی پورنامداریان* (تهران: چشمه، 1384)، 46.
- [11] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی* (تهران: سخن، 1376)، 13-15.
- [12] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 175-176.
- [13] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 256.
- [14] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 216.
- [15] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 310.
- [16] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 349.
- [17] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 196.
- [18] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 94.
- [19] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 95.
- [20] جان هینلز، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی (چاپ 4؛ تهران: چشمه، 1382)، 26.

بیاتا جهان را به بد نسپریم

به کوشش همه دست نیکی بریم

نباشد همی نیک و بد، پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

- [21] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 97.
- [22] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 98.
- [23] ژان شوالیه و آلن گرابران، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی (تهران: جیحون، 1385)، جلد 4، 757-758.
- [24] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 203.
- [25] حامد صدقی و مرتضی زارع برمی، "تحلیل نمادهای شعر اعتراض در ادبیات معاصر عراق بر اساس اشعار حسن السنید"، *زبان و ادبیات عربی*، شماره 30 (بهار 1393)، 61-87؛ نقل از 66.
- [26] نصرت رحمانی، *میعاد در لجن* (تهران: نگاه، 1346)، 385.
- [27] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 324.
- [28] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 325.
- [29] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 334.
- [30] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 327.
- [31] فرخنده سهرابی و یحیی معروف، "بررسی نماد خورشید در شعر امل دنقل و شفیعی کدکنی"، *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی*، سال 4، شماره 14 (تابستان 1393)، 1-24؛ نقل از 6.
- [32] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 320.
- [33] جلال‌الدین محمد مولوی رومی، *کلیات دیوان شمس تبریزی*، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر (تهران: ثالث و سنایی، 1377)، 170.
- [34] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 303-305.
- [35] سید احمد حسینی کازرونی، "عناصر تعلیمی، اخلاقی و بن‌مایه‌های اساسی شعر انقلاب اسلامی"، *تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی*، شماره 12 (تابستان 1391)، 19.
- [36] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 295.
- [37] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 294.
- [38] محمدعلی صادق‌یان، "بن‌مایه‌های درد و رنج در شعر فرخی یزدی"، *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، سال 1، شماره 1 (پاییز و زمستان 1379)، 11-39؛ نقل از 15.
- [39] مریم حسینی، "با آهوی کوهی در هزاره دوم: معرفی و نقد مجموعه اشعار شفیعی کدکنی: هزاره دوم آهوی کوهی"، *شعر*، شماره 25 (1378)، 90-95؛ نقل از 94.
- [40] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 73.
- [41] شفیعی کدکنی، *هزاره دوم آهوی کوهی*، 19.

فصلنامه‌های دانش‌پوی

بخش ۱۶ از خاطرات - ادامه تدریس و پژوهش در دانشگاه و افتتاح یک پلی کلینیک



نظام پزشکی انتخاب شده بودند . این هر دو از استادان من در دانشگاه تهران و استاد دکتر معتمدی رئیس دانشگاه بوده اند در نتیجه دکتر معتمدی از دعوت دکتر ملکی برای سمینار بسیار خشنود شد و از او استقبال نموده هنگام سخنرانی هم حاضر شد . سمینارها سخنرانی افتتاحیه من و به مدت دوروز ، با شرکت استادان از شهر های دیگر ایران و با سخنرانی و گزارش مقالات و پژوهش هایشان ادامه یافت .

اولین اقدام من برگزاری یک سمینار تخصصی که با حضور استادان و دانشجویان فراوانی مواجه شد . برگزاری آن از سوی دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه به من محول شده بود . موضوع سمینار را عوارض و علائم پوستی داروهای پر مصرف انتخاب و از چند سخنران هم دعوت کردم و هر کدام در موارد متفاوت موضوع ، سخنرانی کردند .

بعد از آن ، مشغول مطالعه و کارهای پژوهشی شدم . در نتیجه توانستم دو مقاله در مجله بیماریهای پوستی ایران و یک مورد از بیماری بسیار نادر نزد یک دختر ۹ ساله در اصفهان که تا آن زمان فقط ۶۲ مورد در جهان و اولین مورد در ایران دیده و منتشر شده بود را با رفرانس و آزمایشات تشخیصی در مجله دانشگاه تهران منتشر کنم . این گزارش موجب توجه و استقبال بسیار قرار گرفت و از من خواسته شد سمینار دومی در رابطه با بیماریهای پوستی و ارثی برگزارو از متخصصین مراکز دیگر شهرهای دانشگاهی هم دعوت شود .

برای سمینار دوم ، اولین فردی را که دعوت کردم دکتر محمد علی ملکی متخصص پوست و از اساتید به نام دانشگاه تهران بود . دکتر ملکی پست وزارت بهداشت در کابینه دکتر محمد مصدق را داشته و با دکتر مهدی اذر که اوهم در کابینه مصدق وزیر فرهنگ بوده ، از طرف پزشکان تهران هر دو به عضویت هیات مدیره

در بخش ۱۵ خاطرات گفته شد که از سال ۱۳۴۶ به بعد ، در ضمن این که مشغول تدریس در دانشگاه بصورت استخدام پیمانی و رتبه استادیاری بودم ، اقدام به ساختن یک بیمارستان با شرکت ۱۲ نفر از متخصصین مختلف پزشکی و با وام دولتی کردیم . به علاوه ساختمانی نزدیک هتل شاه عباس اصفهان اجاره نمودیم و در آنجا بصورت یک پلی کلینیک تخصصی پزشکی بعد از ظهرها مشغول پذیرایی بیماران به ویژه بیماران بیمه ها شدیم .

اما ، عمده فعالیت های من در برنامه های متعدد دانشگاهی بود . از جمله علاوه بر تدریس به دانشجویان در کلاس درس و درمانگاهها ، به برگزاری سمینارها ، امور پژوهشی و انتشار مقالات علمی و همچنین مسافرت به مراکز دانشگاهی شهرهایی در ایران و خارج از ایران ، سخنرانی و ارائه نتایج تحقیقات و مقالات تخصصی خود پرداختم .

در آن سال ها نیز من با همکاری اسپستان های دانشکده مشغول مطالعه و تنظیم و انتشار مقالات متعدد بودیم و نتایج حاصله در نشریات بهداشت ایران ، نظام پزشکی و نشریات خارج از کشور چاپ و منتشر شد . ضمناً به کنفرانس ها و سمینارها در شهر های مشهد و شیراز و تهران شرکت نموده ، به سخنرانی و معرفی کارها و مطالعات خود پرداختم . آخرین آنها که در تهران بود ، تصمیم گرفته شد ، هر سال در خرداد ماه در یکی از شهر های ایران کنفرانسی به نام کنگره های بیماریهای پوست برگزار شود تا پزشکان نتایج پژوهش ها و مطالعات خود را ارائه دهند .

در این سالها ، دو مسافرت در خارج از کشور برای شرکت در کنگره بین المللی بیماریهای پوست منطقه ای شرکت کردم . اولی دردهلی بود که ۴ نفر از ایران از جمله دکتر ملکی ، دکتر نبی ، دکتر ذوفن و من همراه همسرهایمان به مدت ۷ روز در هندوستان بودیم . کنگره سه روز



محمد مصدق را داشته و با دکتر مهدی اذر که اوهم در کابینه مصدق وزیر فرهنگ بوده ، از طرف پزشکان تهران هر دو به عضویت هیات مدیره نظام پزشکی انتخاب شده بودند . این هر دو از استادان من در دانشگاه تهران و استاد دکتر معتمدی رئیس دانشگاه بوده اند در نتیجه دکتر معتمدی از دعوت دکتر ملکی برای سمینار بسیار

خشنود شد و از او استقبال نموده هنگام سخنرانی هم حاضر شد . سمینار با سخنرانی افتتاحیه من و به مدت دوازده روز ، با شرکت استادان از شهرهای دیگر ایران و با سخنرانی و گزارش مقالات و پژوهش هایشان ادامه یافت .

در آن سال ها نیز من با همکاری اسپستان های دانشکده مشغول مطالعه و تنظیم و انتشار مقالات متعدد بودیم و نتایج حاصله در نشریات بهداشت ایران ، نظام پزشکی و نشریات خارج از کشور چاپ و منتشر شد . ضمناً به کنفرانس ها و سمینارها در شهرهای مشهد و شیراز و تهران شرکت نموده ، به سخنرانی و معرفی کارها و مطالعات خود پرداختم . آخرین آنها که در تهران بود ، تصمیم گرفته شد ، هر سال در خرداد ماه در یکی از شهرهای ایران کنفرانسی به نام کنگره های بیمارهای پوست برگزار شود تا پزشکان نتایج پژوهش ها و مطالعات خود را ارائه دهند .

در این سالها ، دو مسافرت در خارج از کشور برای شرکت در کنگره بین المللی بیمارهای پوست منطقه ای شرکت کردم . اولی در دهلی بود که ۴ نفر از ایران از جمله دکتر ملکی ، دکتر نبئی ، دکتر ذوقن و من همراه همسرهایمان به مدت ۷ روز در هندوستان بودیم . کنگره سه روز ادامه داشت که در نشست های کنگره شرکت کردیم و سپس به دو شهر دیگر هندوستان رفتیم . سال بعد

در بخش ۱۵ خاطرات گفته شد که از سال ۱۳۴۶ به بعد ، در ضمن این که مشغول تدریس در دانشگاه بصورت استخدام پیمانی و رتبه استادیاری بودم ، اقدام به ساختن یک بیمارستان با شرکت ۱۲ نفر از متخصصین مختلف پزشکی و با وام دولتی کردیم . به علاوه ساختمانی نزدیک هتل شاه عباس اصفهان اجاره نمودیم و در آنجا بصورت یک پلی کلینیک تخصصی پزشکی بعد از ظهرها مشغول پذیرایی بیماران به ویژه بیماران بیمه ها شدیم .

اما ، عمده فعالیت های من در برنامه های متعدد دانشگاهی بود . از جمله علاوه بر تدریس به دانشجویان در کلاس درس و درمانگاهها ، به برگزاری سمینارها ، امور پژوهشی و انتشار مقالات علمی و همچنین مسافرت به مراکز دانشگاهی شهرهایی در ایران و خارج از ایران ، سخنرانی و ارائه نتایج تحقیقات و مقالات تخصصی خود پرداختم .

اولین اقدام من برگزاری یک سمینار تخصصی که با حضور استادان و دانشجویان فراوانی مواجه شد . برگزاری آن از سوی دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه به من محول شده بود . موضوع سمینار را عوارض و علائم پوستی داروهای پر مصرف انتخاب و از چند سخنران هم دعوت کردم و هر کدام در موارد متفاوت موضوع ، سخنرانی کردند .

بعد از آن ، مشغول مطالعه و کارهای پژوهشی شدم . در نتیجه توانستم دو مقاله در مجله بیمارهای پوستی ایران و یک مورد از بیماری بسیار نادر نزد یک دختر ۹ ساله در اصفهان که تا آن زمان فقط ۶۲ مورد در جهان و اولین مورد در ایران دیده و منتشر شده بود را با رفرانس و آزمایشات تشخیصی در مجله دانشگاه تهران منتشر کنم . این گزارش موجب توجه و استقبال بسیار قرار گرفت و از من خواسته شد سمینار دومی در رابطه با بیمارهای پوستی و ارثی برگزار از متخصصین مراکز دیگر شهرهای دانشگاهی هم دعوت شود .

برای سمینار دوم ، اولین فردی را که دعوت کردم دکتر محمد علی ملکی متخصص پوست و از اساتید به نام دانشگاه تهران بود . دکتر ملکی پست وزارت بهداشت در کابینه دکتر

در قاهره کنگره ای بود که با همان افراد به آنجا رفتم . در کنگره مقاله ای با تیتیر بررسی بیمارهای پوستی در ایران معرفی و سخنرانی کردم . سال بعد سال ۱۳۵۷ بود که نارامی ها در ایران شروع شده بود . در فروردین همان سال من و همسر من با دو فرزندمان برای دو هفته ای به کالفرنیا در امریکا و به منزل دکتر باقر صمصامی برادر همسر من رفتیم .

سپس طبق تصمیم نشست تهران ، اولین کنگره را در خرداد ۱۳۵۷ در اصفهان را برگزار کردم که با استقبال بسیاری از استادان و دانشجویان و پزشکان سراسر ایران روبرو شد . دکتر معتمدی به ریاست دانشگاه تهران منصوب شده و به جای او دکتر طوسی رئیس دانشگاه اصفهان شده بود . موضوع را با او در میان گذاشتم . او اصرار داشت که با وجود جو ملتهب در ایران ، کنگره را برگزار کنم . من هم از کلیه استادان از شهرها و دکتران مهرگان استاد مشهور دانشگاه میثیگان امریکا دعوت کردم . او آمد و کنگره با شکوه و استقبال و شرکت استادان از شهرها و دانشگاههای ایران برگزار شد .

حوادث بعدی در ایران و سرنوشت بیمارستان سپاهان که ساخته و به بهره برداری رسیده بود و پلی کلینیک ۱۲ نفره و حوادث دیگر اتفاقات را در بخش بعدی خاطرات ادامه میدهم.

۱۴۰۵ جولای ۲۰۲۶ برابر با دوم مرداد

